

بازدید شد
۱۳۸۱



۷۳۹۸

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب تاریخ بخارا
مؤلف مؤدبانه و ابراهیم محمد بن یعقوب زنجی
موضوع تألیف تاریخ شهر بخارا و کتاب (اسلام آباد)
و کتاب ابراهیم محمد بن یعقوب زنجی

شماره دفتر ۵۴۱۳
۲۲۵

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب تاریخ بخارا
مؤلف مؤلف مدداده و ابریم محمد بن بختیاری
موضوع تألیف تاریخ شهر بخارا و کتاب (اسلام آباد)
و کتاب ابریم محمد بن بختیاری

شماره دفتر ۵۴۱۳
۲۲۵



۲۹

بازرسی شد
۶۳-۱۷

۱۲۹

داخل
کتابخانه صنیع الدین محمد حسن خان
۱۲۹۱
شماره چهارم
کتاب تاریخ
تاریخ بکار ابراهیم خان
مجله



زاده
تاریخ بخارا میوه بر ساله
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي افرد بالبقاء وتوحد بالعز والكبرياء وجعل الموت محلا للبقاء من الغناء
والصلوة والسلام على رسول محمد سيد الانبياء والاصفياء وشفيع الاموات والاهل
الذي ارسله بالحق بشيرا ونذيرا الى كافة الناس من البطون والاحياء وعلى اله و
اصحابه جميعين وعلى من تبعهم الى يوم الدين اقام بعدك هذا ذكر لانيعة من
بخارا ونواحيها من العلماء والكبراء والمشايخ المتقدين المتأخرين الذي در
قبورهم وانطست آثارهم قدس الله ارواحهم وطينت اشباحهم ذكرهم قضا
لحقهم استيناسا بتذكارهم وتيسيرا عنهم باخبارهم سلام على قوم مضرا بهم
فلهم مني الاذكريهم وحديثهم لقد جمعتم صفة الموت فاستوى قديم في شأنه وحدثهم
بذلكم تقرّب بأرواح طيبة ومشاهدة مقدسة علاء دين وشانخ روى زين رحمه الله
برآية سبب من ذريكات وواسطة حصول العبادات دين وديناست وتوفيق
معنى علامت حصول مرادات ووصول بدرجات مشاهدة مقدسة وضرارت
منزلة فخره بخارا ونواحيها وصانها البغضلة مع سائر عباد المسلمين من الآفات
والخافات اكثر من ان يذكر است باز بدانکه استاء فتح بخارا واقع شده كرت دوم

که فتح واقع شده در سنه تسعين من الهجرة بود که عهد تابعين متبع تابعين است رضی الله
وبناء مسجد جامع بخارا که قتیبه بنی العصفی بنا کرده است در سنان و تسعين من
بود و این سال از جمله آن ده سال است که جامع بنی امیه در دمشق در آنده سال
شده است و دیگر قتیبه بنی العصفی مع اخيه بفرغانه در سنه ست و تسعين
بوده است و در کتاب تاریخ الابرار که تالیف صاحب کشف است چنین آورده
که فی الحدیث ان جبرئیل علیهم ذکر بدینہ یقال لسا فخره و هی الفارسیه بخارا
فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم لم تسمیت فخره قل لانیث تفرح علی ابن
یوم الیمه بکثرة اشداء ثم قال اللهم بارک فی فخره و ساکنهم و طهر قلوبهم للتعوی
اجلهم بجماء علی اتی فذلک لیس احد احسن علی العباد منهم قال النبی صلی
علیه و آله البخارا امة مفضولة بالرحمة مفضولة بالمال و مضررا بهم من نام فیها علی
فراشه کتاب السیف و در کتاب تاریخ جهان کشای آورده است که بخارا از بلاد
مشرق قبلة الاسلام است و در میان آن نواحی بشابه مدینه السلام و
اوبه بیاض نور فقها و علما است و اطراف آن بطرف معانی پیراسته
و از قدیم باز در هر قرن بخارا مجمع علما هر دینی آن روزگار بوده است و قتی
بخارا از بخارا است که بلغت نغان مجمع علم باشد و این لفظ بلغت پرستان

یاغور و خطابی بزرگ است که معابد ایشان که موضع تیان است بخار کونیه و در
اصل نام شهر لجکت بوده است و در کتاب اخبار بخار که تالیف ابوبکر محمد بن
نرسی است آمده است که در زمان ابومحمد نوح بن نصر الله امانی بوده است آن
تالیف در سنه سبع و ثلاثین و ثمان مائه بوده است فرموده است که حسن بصری ^{رضی}
چنین گفته است که فرموده است که ایوب پیغمبر علیه السلام به بخار رسید
اهل بخار ارمغانه اورانیکو کردند در حق ایشان دعا برکت فرمود و هب
ابن عیینة رضی الله عنه فرموده است پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل از حضرت
عزت جلّه ذکره اجازت طلوع صبحه بسیر در روی زمین حق سبحانه و ابرازت
فرمود در اوان سیر همچون رسید و دعا ساخت و از آب که شست و بخار
رسید اهل بخار او را اعزاز و اکرام کردند و مهمانی او را چنانکه حق آنست عیادت
کردند در حق اهل بخار سه دعا فرمود اللهم بارک لهم فی تسلمهم و انصرهم علی
عدوهم و باعد الفتنة منهم و از بعد اسم من المبارک رضی الله عنه ثلثت
که فرمود اولی ما جئت الفتنة فلعنکم بخار فان الفتنة لا تدوم بها و امام محمد
ابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کماله البخاری الوراق المعروف
ببخار الحافظ رحمه الله که صاحب تاریخ بخار است و اسباط بن الدیع گفته اند

که فرار منور ایوب علیه السلام در بخار است همین جا که مشهور و معروف است
و چنین گفته اند که علامت آن فرار است که انجا در شتی است که سبز باشد
و در زیر او چشمه الیت از چشمه های بهشت برک انداخت چون برک نجات
اما قول صحیح آنست که مرقه مطهر ایوب علیه السلام انجا نیست چنانکه
امام محدث محقق امام محی الدین نوای رحمه الله نقل کرده است او قوی
معتبر است در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات فرموده است در مکان
ایوب علیه السلام ببلد حوران و قبر مشهور عند هم فی قرنه تقرّب
علیه شهد و مسجد و قرية موقوفه علی مصالحه و عین جاریه فیها قدم فی حجر
یقولون انه اثر قدمه و یقولون من العین و یشر بون منها متبرکین یقولون
انها العین البکرة فی القرآن و یعتقدون رکه ملک المواضع فصل فی جواز زیارة
اهل القبور للرجال و النساء عن بریده فی جامع الاصول فسریه رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد کنت نهیتکم عن زیارة القبور
فقد اذن لکم فی زیارة قبرانه فرور و فاتهتم انکم کرّم الاخرة و فی رواية قال
علیه السلام و یصلی نهیتکم عن زیارة القبور فرور و فاتهتم انکم کرّم الاخرة و فی رواية قال
ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما

ربّي ان استغفر لحي سلم ياذنه واستاذنه ان ازور قبره فاذن لي اخبره مسلم في
 رحمه الله وفي رواية ابى داود والثاني رحمه الله قال اتى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قبره فبكى وابكى من حوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 استاذنت ربّي عز وجل ان استغفر لها فلم يؤذن لي فاستاذنته ان افر
 قبره فاذن لي فزور القبور وفي مشكلات المصاحح في الفضل الثالث من باب
 زيارة العتبات قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زار قبر ابويه او
 احدهما في كل جمعة غفر له وكتب برأوه البهقي رحمه الله وفي شريعة الاسلام
 ومن سنة الاسلام يزارت القبور لمسلمين فان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 نهيتكم عن زيارة القبور الا فزورا ولا يقولوا سجرا اى فحشا وكان عليه
 وسلم يزور اياه من المؤمنين وفي شرح القدوري للزاهد ذكر محمد رحمه
 الله في الآثار لابن عباس زيارة الله عز وجل الميت وذكر الآخرة وهو قول ابي حنيفة رحمه
 الله وظاهر قول محمد رحمه الله يقتضي جواز زيارة العتبات كما يجوز للرجال اما
 حديث ابن هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم لعن الله
 القبور وقال ابن جرير ما زورات غير ما زورات مفتناة الايام منوديات
 الموتى فيحوز ان يكون قبل الترخصة قال صلى الله عليه وسلم كنت نهيتكم عن

زيارة القبور فقد اذن لغيره في زيارة قبره الا فزورا وما تذكروا الآخرة ولا يعلوا
 سجرا ولا يابس باعلام المقابر حذره تعرف بها وفي جامع الاصول لمات عثمان
 بن مظعون رضي الله عنه في هو اول من مات بالمدينة من المهاجرين فلما دفن لم
 امر رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا ان ياتي به فحضره فاحد حجه
 ضعف عن حملته فام رسول الله صلى الله عليه وسلم واكبه فحضر عن ذرعته ثم حمله
 فوضعه عند رأسه قال سلم بن قيس بن ابي داود في عنده من مات من اهل وفي
 شرح الزاهد في القدوري قال وليتم القبر ولا يسطح اى لا يربع لانه عليه الصلوة
 سطح قبره يثيبه لكن من راي قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقبر صاحبه رضي الله
 عنها قال انها قبور مشتمة ناشرة من الارض عليه فسلق اى اجرا من مدرج
 ويكره ان يطأ على القبر او يجلس او ينام عليه ويقضي عليه حاجة من غايط او بول او صلى
 عليه او اياه وعن ابن هريرة رضي الله عنه لان يجلس احدكم على جسرة تحرق ثيابه
 فخلص اليه بسده خير له من ان يجلس على قبر وعن سعد رضي الله عنه لان طأ
 على قبر رجل مسلم فضل في كیفه زيارة القبور في شريعة الاسلام والسنة في ازارها
 ان يسه وفتونا ويصل ركعتين يقية في كل لغة بالفاتحة وآية الكرسي مرة وسورة
 الاخلاص ثلثا ويجعل ثوابا للميت ثم يمشي على يمينه فاذا بلغ المقابر

مخرج صدق و جعل لمن لذلك سلطانا نصير السلام انه دخلنا وعلى الله توكلنا واز
 جملة آداب زیارت ان است که در کورستان که در او تربت پیغمبری باشد
 ابتدای زیارت از اینجا کند و اگر موی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد ابتدا
 از ان گفتند و منقولست چند تا موی مبارک رسول صلی الله علیه وسلم
 در مقابر بخارا هست یکبار ما قاضی امام شعبی است استاد قاضی ابوبزید و کسی
 و یکبار دیگر ما خواجه العجب الله برقی است بر تل خواجه امام ابوبکر طرم خاں
 شهر صفیان و یکبار دیگر باجه رشید سام الدین و از جمله آداب زیارت
 ان است که ایستاده زیارت کنند و بر کور نشینند و بر کورستان ناز نکنند
 و دست بر کور نالند و کور را بوسه ندهند که از عادت نصاری است و فی
 القینہ لا تعرف وضع اليد علی المقابر شتمه و لا تحننا ولا نری فیہ باسا
 بلکه از جسد ناه من غیر نمیر من اسلفا رحمهم الله شتم بدعت و عن جابر الله علامه
 مشایخ که میگویند آنکه میقولون انه عاقه اهل الکتاب و کذا کذا قتل لمحض
 و فی حیات العلوم استحب زیارت القبر ان یقف مستبیرا لمیت که مستقبل
 المیت و الی سلم و لا یسبح القبر و لا یتبسمه و لا یسبحه فان ذلک من عادات نصاری
 و فی شرح جامع الصغیر ان قبله الدیانة قبله للاسودا حیر عند السلام قبله

و در میان اینها زیارت پیغمبر است و زیارت امام ابوبکر

لمحض و عن عمر رضی الله عنه انه کان یاخذ لمحض کل فداء و یقول عهد
 ربی و ینشور ربی عز و جیل و چون در مقبره در آیند گویند السلام علیکم یا اهل القبر
 من المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات رحمکم الله المتقدمین منکم و
 المتأخرین منا انتم لافراط و تخن لکم تبع و انما یکم انشاء الله لا حقون انما انکم
 فقد نلکتم و اما دوزکم فقد سکنت و اما اموالکم فقد قسمت فهذا خبرکم عندنا
 فاجبرنا عنه کم و بعد از سلام تکبیر بپار گویند چه ثواب تکبیر کند شما
 نفوذ تر از آن رسد که ثواب فکر یا و دعاء دیگر و چون تربت بزرگی رسند که
 موی مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در اینجا است در مواجعه تعظیم تمام است
 و گویند السلام علیکم و الله و برکاته اللهم سل علی روح مهر فی الارواح و
 صل علی جسد مهر فی الابد و صل علی مهر فی القبر و صل علی شعر مهر فی
 الشعر انکاه فاتحه و آیه الکرسی و آیه سوره احشر و تبارک الذی پیدا
 الملک خوانند چه در خبر است که بخواند سوره تبارک عذاب کور از آن
 کسی که بدینیت او خوانده است بر خیزد و اذ لرزت و الهکم بخواند و در
 خلاص یازده بار بخواند و معوذتین و سوره الفاتحه بخواند و ثواب خواندن
 آن که شسته و همه اموات اهل اسلام را بخشد و بعد از آن دست بردارد و

اللهم اغفر لي ولوالدي ولجميع المؤمنين والمؤمنات چنانکه در نماز میگوید و باز گوید
 اللهم تغفر لي ووالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات وقرآنه من كتابك الكريم وحمل ثوبها
 لفدان ولا اهل منه لمعبر من المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات واولئهم
 الروح والراحه وفسحه والنور والرحمة والبشرى والكرامة واذا صار حال مثل
 حالهم اغفر لي وارحمني وتجاوز علي وارحم شتم لي بخير خاتمه يا ارحم الراحمين و باز
 بترتبت ايسته واز اول سوره البقره تا اولهم غدا بخلع غلبه و باز بپايان آيت
 وآسن الرسول يا اخر سوره خلد و باز بحاج سترت كيه وروي بصب كنه كيه
 سبحان من تعز بالعدته واهبنا وقهر العباد بالموت والقنا فير داخل بق كجابه
 وعيدهم كما انشاء الله عز وجل من الشيطان الرجيم زعم الذين كفروا ان لن ينشروا
 قل على ربى لبعثن ثم ليقبضن بما عملتم وذلك على الله يسير باز دستبردار و كيه
 اللهم رب هذه الابد والباله والفظام النوره والشعر ليقبضه قه و اجلود
 المتفرقه الذي توا على شهادته ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا
 عبده ورسوله اللهم ترو عيدهم مضاجعهم ووسع عيدهم مضاجعهم انش في ظلمة البقره
 وحشتم وارحم غرهمهم وفرح كرتهم بارك لهم فيما صاروا اليه وبارك لنا اذا مرنا
 فيما صاروا اليه بهنا عن نوبه الغافلين وازرقها الالهيه للموت والاستعداد له

توفنا مسلمين واحتسابا بالصالحين وكن بنا وبهم رؤفا حسيما رحمتك يا ارحم الراحمين
 وصلى الله على محمد واله واصحابه اجمعين الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا بدان
 الهكم الله سبيل الرشده والنجاه واليسك لباس التقوى في ابحره والهمات كه
 شناختن مراتب و مقابر علماء كرام و مشايخ اسلام و اولياء عظام در زمان حيره كه
 مشاهير و معالين خلقند متغز و متعاسرت فكيف بعد ارتحال و ارتحال از دار
 فرار مدار قرار خصيص كسانيكه حضرت عزت جل ذكره بولايت خاصه شرف كرده
 است و ظاهر و باطن ايشان را محلي و مرتين تجليات ذاتي و صفاتي خود كرده
 در قباب عزت و حجاب غيرت ايشان از نظر اغيار پوشيده و حديث قبي
 اولياي تحت قباني لا يعرضهم غيري و صف حال ايشان است و از جمله بعضي خاند
 كه در زمان حيات و بعد از وفات احوال و مقامات ايشان معلوم كني كشت
 و بعضي از خداوند غفور و جل بلكت بالغه خود و فضل و رحمت نامتناهي خود در
 بيان خلق جلوه داد تا از ظاهر و باطن ايشان خلایق بر خوردار گردند
 و اين طایفه از ان جمله اند كه ظهور ايشان بعد از كمون الي يوم النسيام در
 از دياد است و چنانكه در زمان حيات سبب هدايت خلق بودند بعد از وفات
 تقرب بار و اح كمرسيه ايشان همان اثر و نتيجه دارد و با فوايد زوايد و مراقبه منونه

و شاهد معطر این اولیا در فاخته بخارا حمیت عن الافات و الخفات اکثر
 ان یحیی است کنون این مقبره خیر کم بضاعت خادم الاولیا العبد احمد بن محمد
 بعین الفقہ و خیر الله تعالی له و لوالدیه و للجمع المؤمنین المؤمنات و المسلمین و المسلمات
 یحکم ان شئنا کلامه یدک علموا ان کلامه لا یترک بعضی از علم اکرام و شایخ اسلام را
 درین الله روحی که مراد ایشان مهابط رحمت و غفران است بقدر وسع و
 بامید شفاعت ایشان در اوراق ثبت خواهد کرد و بسامع القاب ایشان چنانکه
 در کتب معتبره در نظر آمده است مذکور خواهد شد و تاریخ ولادت و وفات
 بعضی آنقدر که معلوم گردد مسطور خواهد شد بتوفیق الله تعالی و تیسر باره آنکه
 اگر چه پنج بخارا در زمان جناب ابوبتaleb و تابعین رضی الله عنهم جمعین بوده است
 اما مرقه مطهره هیچ یک از صحابه و تابعین به یقین در بخارا مقرر نیست
 و قبل صحیح ثابت نشده است و اما مزار پرانوار خواجه ائمان و کعب احباب
 و مومنین و مسیح رضی الله عنهم و خیر ایشان از صحابه و تابعین که در بیان علوم بخارا
 شهرت یافته است از کتب معتبره اهل نقل خلافان فهم میشود و در محصل ذکر
 هر یک از ایشان آنچه واقع است مکتوب خواهد شد اما بعضی از اهل کشف
 حیان فرموده اند که هر که بنیت زیارت عمری و بزرگی برتری رسد و عقاد

او آن باشد که ان نرک باور رسیده است ببقصان بر سپل کمال چرا که در عالم ابد
 قرب و بعد یکسانست و حضرت علیه قطب الوطن ملاذ اهل الایمان شمس السلام
 و النوران صفوة الکمل من اهل الله عز و جل صاحب مستطاب و لایت مآب
 سیدنا مولانا و خواجه یعنی خواجه پارس مهر بن محمد الحافظی البخاری قدس الله
 و نور بقصده فرموده و قد سنابره العزیز اسحق بن الحسن میفرمودند پس مهر زاری
 که از شهرت بنام بزرگی یافته است اگر چه واقع چنان نبود واجب و لازم است
 که زیارت کنند معظم و مکرم دارند تا از برکات روحانیت آن عزیز بهره
 ور گردند و در خاطر فرائین ضعیف چنین خطور کرد که ذکر این اکابر دین
 الله از دهم اجماع در دو قسم گفته شود قسم اول در ذکر اکابر دین که در نفس
 و در فن شهره فوئند تا مقدار نصف فرسخ کا پیش و قسم دوم در ذکر غیره
 اینکه در حوالی و نواحی شهر اند و را این حد مذکور در قسم اول رحیم الله
 و عطا حدیث است ذکر ایشان در این دو قسم باین ترتیب قریب بقطب
 العظم الاول بحکم حدیث شان الله محب التیاس فی کل شیء ابدا و بذا کریم
 الشهر ابو حفص کبیر قدس الله تبارک و تعالی روحه کرده شد باعث تبارک که کسی که از
 نفس شهر بخارا شوجه قبله میگردد و مرقه منور این بزرگوار دین برکت

راست می شود و بحسب زمان نیز نسبت به سایر علما ایشان مقدم اند و ذکر
 فرار ازت خواجه الشیخ الامام العالم العادل خواجه ابو حفص احمد بن حفص بن الزبیر
 قال بن عبد الله بن ابی العجلی البخاری رحمه الله ولدت حضرت او
 سنه ثمانین ومانه بوده است و در همین سال ولادت امام شافعی و وفات
 امام عظیم ابو حنیفه است و وفات خواجه ابو حفص رحمه الله در سنه سبع و
 ثمانین بوده است و فرار ازت ایشان مجمع ابدال و سیاح اوتاد است
 و ایشان در مسلم و عمل و قوت مجاهدت و صفاء حال و زهد و سنی و خرافات
 کلمه الله در درجه علی بوده اند و رافت و رحمت و شفقت ایشان بعباده
 و تمام مصالح ایشان بی غایت و نهایت بوده و ابو سلیمان خورفالی رحمه
 فرموده که استاد خود امام محمد بن شیبانی را رحمه الله که گفت که اگر تو این عالم
 نقل کنی از علم را از کسی طلبی حضرت امام رحمه الله فرمود که از ابو حفص بخاری
 که هیچکس بخیر او از علم را از من نکرده است و ابو سلیمان رحمه الله می گفت
 که ما مادام که ابو حفص زنده است نزدیک من تردد میکنید که امام محمد رحمه الله
 همه را حواله باد کرده است حضرت خواجه ابو حفص را پرسیدند که کدام
 عمل تو امیدوار تر است فرمود که کلمه توحید لا اله الا الله باز پرسیدند که کدام

عمل تو چنانکه تر و ترسناک تر است فرمود که این قری و ادان که باو در نماز
 یکی از اصحاب خود را وصیت فرمود و گفت علم آموز و بسبب علم که در بخاری
 خلق مشغول میشوند و ضرورت بچاکس را یاد بیدی کن و ملازم منزل خود باش
 و مداومت بر تلاوت قرآن کریم نمای که این علما است که از برای نفس خود
 پسندیده ام و از برای تو همین بخوان اللهم اجعلنا من سميعي القول
 فیتعبد احسنه دیگر مرتبه فرمودند ایشان العالم العادل ابو عبد الله
 ابی حفص البخاری است در جانب قبله تربت خواجه رحمه الله و خواجه عبد
 سیند مونی شاکر و فرزند خواجه از جمله علمای و دیگر منقول است که از فرزند
 امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و از فرزند ابی عبد الله بن عباس رضی الله
 عنهما فرمودند در میان خلق بخاری شهرت چنین است که در جانب
 هر استخواجه فرار ازت ایشان است رضی الله عنهما اما در کتب معتبره
 چنین است وفات آبان بن عثمان رضی الله عنهما در مدینه است و دیگر
 فرار ایشان شب بیدار که چهل سال شب سخت و در عبادت گذارند
 انجا است و قاضی امام عبد الواحد شهید صاحب کرامت هم انجا است
 و دیگر فرار است از صفایه که در جانب قبله مسجد اند و در طرف جنوب

مزار خواجہ رحمہ اللہ نجاست صاحب انساب الامام عبد الکریم السعفی رحمہ اللہ لاریک
 انساب چہن کشتہ است الشیخ الامام العالم العادل الزاہد ابو ابراہیم اسماعیل بن نصر
 الصغار رحمہ اللہ حضرت اورا صفت صلابت و روین غالب بود و آنچه حق بودی در
 باب کی کفستی و از ملاست و کشت شش و چپکس پاک نہشتی و از جملہ انسان بود کہ
 لا ینخافون فی اللہ لومہ لایم در حق ایشانست و در سنہ احدی و سبتین و اربعہ ہجری
 نصر بن ابراہیم المعروف بشیخ الملک کہ بانہ رباط ملک اورا شہید کرد بوطہ انکہ
 اورا امر بحدوف کرد و تنی از منکر و فرزند او ابو اسحاق ابراہیم بن اسماعیل
 الصغار المعروف بالزاہد الصغار رحمہ اللہ او نیز عالم و عالم زاہل متقی بود مثل
 والد خود و بملوک و سلاطین آنچه حق بودی کفستی و پاک نہشتی سلطان سنجار
 بر و برد و انجا ساکن گردید بنابر صلحت و ولایت ما و اراء النہر ما و فانت حضرت
 او در بخارا است و فرزند او ابو المجاہد عماد بن ابراہیم الصغار رحمہ اللہ امام جامع بخارا
 بود و او نیز عالم عامل محشر بود ہر صبح جمعہ در جامع بخارا املا حدیث فرمودی و کمر
 در جانب شمال مشرق در قرینہ فکر و فرار پرانہ از شیخ عالم محشر صاحب الولاۃ و الکرامۃ
 خواجہ ابو جعفر صغیر سفاک در لیست رحمہ اللہ بزرگی میکرد چند شب بچشم سردیدم کہ نور
 از تربت او بر شمال مناسہ بر می آید چنانکہ در چشم مرا طمس میکرد و امام زاہد ابو العین

بن مہر بن المکحولی رحمہ اللہ در کتاب الاتمام تمام الاتمام چہن نقل میکند کہ کان
 الامام ابو جعفر الصغیر رحمہ اللہ سید ہب الی درس الامام عبد اللہ بن المبارک رحمہ اللہ
 کل غلیق الی مرو ثم رجس وقت الصخوة الی منزله بخارا فوافقه مؤذن مسجدہ
 یوماً حتی مضی و مر علی چہون کا نہ نہیرہ صغیرہ و دخل مرو فی لمحہ قلیلہ فقیب المؤذن
 من تلك البلدة فلما رای عبد اللہ بن المبارک مع ثلاثہ کلہم مثل الخیض الصغیر
 و خلف بن اتوب و ابی بکر الاسکاف و ابی بکر العنشر و مہر بن متاعہ الرازی و اہل
 رحمہم اللہ فجلس و سمع الدرس ففہم انخصر علیہ السلام فخرج الشیخ ابو جعفر راجعاً و بقی
 المؤذن ہناک متجہاً فاجأ فلما فقتہ مال اہل البلدہ عنہا فاجزوه انہا کونہا
 مرو و ل عن العالم فاجبر ما نہ عبد اللہ بن المبارک تلمیذہ ابی جعفر رضی اللہ عنہما
 ثم قص المؤذن قصتہ و اظہر ما عنہ علیہم فلم یساروا الیہ بالانتظار و امر وہ بالاطباء
 فجلس ہناک حتی بلغ الفجر فاقطع السلام و انصرف الصبح من الغمام و حضر الامام الہمام
 فلما فقیبہ تبسم و بآثارہ تبسم فامرہ فی ہذا السر الکتمان و اوصاہ بالانفساء و
 زجرہ عن الاعلان و خرج المؤذن مع الامام رحیم و المؤذن رای کرامتہ راکی
 العین فبلغ المؤذن منزله النبی ما وصی ولم یستزکراً فخطا و التبی و انجبر
 شاہد و باقی و ما بقی شیئاً فامضی و باقی فین انظرت کرامتہ و شاعت مقاماتہ

مزاجه خلق متبرکس واجتمع الناس لديه زيار متسکين و متبل عليه کل قريب و بعيد
 توصل اليه کل شقی و سعيد فضايق قلبه من غلبة الخلق و التجار بالملك الحق فصار
 الله عليه اجاب نداء فيها اخفاء و استجاب في عانة فهذا حال تلمیذ تلمیذ الامام العظيم
 والهام المقدم فكيف حال الاستاذ الاکبر المکرم رضوان الله عليهم اجمعين ذکره
 چشمه ايوب عليه السلام در جانب قبله مزارى منسوب است بايوب عليه مرقة
 منور کعب من عید العامرى است الملقب بخواجه کعبان رحمه الله و او را کعبان
 عابد کوسند و او شریک خواجه ابوحنس کبر است رحمهما الله و او بر درت کعبان
 شهید شده است و ابو واحد اسکاف کوید که کعبان موزه که نه بنزدیک من
 اور که این اعمارت کن که بغزومی روم گفتیم که این موزه قابل مرست نیست گفت
 دو حق ندارد بادی سدد بر آورد و گفت آنچه ترانی بکن من مصطفی صلی الله علیه و آله
 با چهار یار ادر رضی الله عنهم بخواب دیدم که بگفتند که بابا باشی امشب بجهت آن موزه
 دو ششم چون کعبان پروان آمد ساعتی را شهید گشت در سنه تسع و تسعين و مائه
 دیگر مزار مولانا شمس الدین محبوب فرزند مولانا جمال الدین محبوب رحمه الله در
 جانب شرقی چشمه ايوب است بر جنوب حوض که در آن مزار است دیگر بر
 شرقی چشمه ايوب عليه السلام مزارات شرعاً با و است خانوانه خاوند صدر^{الشریفة}

رحمه الله که از اولاد و اعقاب و اخفاء مولانا شمس الدین محبوب فرزند مولانا
 جمال الدین محبوب از و ایشان از اولاد عباد و من الصامت رضی الله عنه چنانکه
 در سلسله انبایشان مذکور خواهد شد در آن موضع اند مرقد منور معطر علامه العالم
 خاوند مولانا ناصر الشریفة و مولانا برهان الشریفة رحمهما الله ترتبهای ایشان
 قولایت کرمانست و هر یک اقباب عالمی بوده اند و خاوند مولانا ناصر الشریفة
 عبد الله بن محمود بن الامام تاج الدین عمر بن الامام صدر الشریفة باقی المعروف
 عبید الله بن ابرهیم بن احمد بن عبد الملك بن عمر بن عبد العزيز بن محمد
 بن حفص بن خلف بن عون بن محمد بن احمد بن الولید بن عساده بن الصامت
 الانصاری الصحابة الکبیر رضی الله عنه و عن اولاد الکرام الامم الاعلام و^{خاوند}
 صدر الشریفة که در صدر انبایشان مذکور شد علامه عرب و عجم و استاد علمای
 عالم و فحول بنی آدم بوده اند و تصانیف ایشان در جمیع علوم است به حال
 ایشان است و درای علم کبیر حضرت خداوند سبحانه ایشانرا علم و هی
 کرامت فرموده بود و در کتابخانه و علمنا من لدنا علما در آورده و از اهل
 فادحی الی عبده ما اوحی ایشان را نری پان کرده و بشرف قبل
 الشیخ السالک الناسک المحمدر بن حسن بلغاری قدس الله روحه شرف شده

وفات ایشان در سنه شصت و سه و در بیستم ماه شعبان بوده است و مرقد ایشان نزد
 اولاد حضرت و ایشان را در شهر عباد است سلاطین شاهی و حاکمان
 چنانکه صاحب انساب رحمه الله فرموده است و از حافظ غنی و رحمه الله نقل کرده
 مکتوب خواهد شد المشهور من المملک الامیر العالم العادل الناصر للدين ابو البرکات اسماعیل
 بن احمد بن سامان مولی امیر المؤمنین رحمه الله کتب الحديث و قصصه فی الفرو
 العدل و حرمة اهل العلم و تقویته مشهوره معروفة و ولادت حضرت او در فرغانه
 است در سال سنه اربع و ثمان و یست و وفات او در بخارا است در صفر سنه
 خمس و ثمان و یست و مدت حیات او شصت یک سال بوده است و او از اولاد
 بهرام چوین است شقولات که سلطان اسماعیل روزی سوار شد به خدمت
 و چشم مؤذن بر مناب بانک نماز آغاز کرد سلطان با خود گفت حضرت
 خداوند عزوجل را یاد کنند و من مرکب انم بی ادبی باشد عنان باز
 کشید و توقف فرمود و جواب بانک نماز گفت بعد از وفات او را بخوار
 دیدند که از حال او پرسیدند فرمود خداوند سبحان مرا آمرزیده است
 بآن تعظیم و تواضع که کردم و والد او الامیر احمد بن سامان هم عالم بود
 است و حریت از سفیان بن عقیله و اسماعیل بن عقیله و یزید بن مایه

و غیر ایشان روایت میکنند و وفات او در فرغانه است در سنه خمس و ثمان
 و سلطان اسماعیل را دو برادر بود یکی ابو الحسن نصر بن احمد و او نیز عالم بود و از اهل
 حدیث وفات او در جبادی الاخر سنه تسع و سبعین و یست و یست و برادر
 دیگر او یعقوب بن اسحق بن احمد که بخارا بود و او نیز از اهل علم بود و وفات او
 در قندهار بخارا بود و در حالتی که مجوس بود در صفر سنه اصدی و ثمان و یست و فرزند پسر
 اسماعیل در شب چغندر ابو نصر احمد بن اسماعیل را غلامان شاهی کردند در فرزند بخارا
 جهنم و جبادی الاخر سنه اصدی و ثمان و یست و وفات ابو الحسن نصر بن احمد بن اسماعیل
 نیز پادشاه اسماعیل در شب چغندر رجب سنه اصدی و ثمان و یست و مدت
 ولایت او سی سال و یک ماه و چهار روز بوده است و وفات ابو محمد نوح بن
 نصر بن احمد بن اسماعیل در روز دوشنبه ربيع الاخر سنه ثلث و اربعین و ثمان و یست
 بوده است و وفات ابو الفوارس عبد الملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل در
 روز چهارشنبه ثوال سنه ثمان و یست و وفات ابو صالح منصور
 بن نوح بن نصر در ثوال سنه خمس و ستین و ثمان و یست و وفات ابو القاسم
 نوح بن منصور بن نوح در رجب سنه سبع و ثمان و یست و مدت
 ولایت او بیست یک سال و نه ماه و یک روز و بعد از او جسد شارات و خلیفه بنام

فرزند او ابوالحاجت منصور بن نوح خوانده ناز و القعه سنه سبع و ثمانین ثانیاً
 و در تلخیص سلطین سامانیه راجع گردانده تن بودند نه آل سامان مشهور هر یک
 بولایتی شهری مذکور اسمعیل احمدی نصری و نوح و عبد الملک و منصور
 و در نظم و در عبد الملک گفته است اما در کتاب انساب یکی مذکور است و گفته اند
 هشت سال کا پیش سلطنت در خاندان آل سامان بوده است و در جانب جنوب
 فرارات سلاطین سامانیه اند که مسافتی که رفته شود فرار پر انوار عالم محبت
 محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن کامل البخاری الوراق المعروف بغفار الحافظ
 است رحمه الله صاحب تاریخ بخارا و کتاب فضایل الصحابة الاربعه است و او را
 غفار لقب از آنجخت بود که تتبع حدیث الامام المحدث عیسی بن موسی النخعی
 رحمه الله کرده است و وفات او در سنه ثانی عشره واربعمائه بوده است و
 عیسی بن موسی الغفار هم از اهل بخارا است و از متقدمان اهل حدیث است
 اما وفات او در سنه خمس و ثمانین مائه و او را لقب غفار از
 برای آن گفته اند که هر دو خسار بارک او سرخ بوده است و دیگر در جانب قبله
 بخارا در قریه سیمین فرار منور و مرقد مطهر شیخ الزاهد العالم العادل صاحب الحال
 و المقامات و مالک الولايات و الکرامات امام ابو بکر احمد بن محمد بن قریس

روحه و حضرت او از ذکر فضایل و مناقب مستغنی است وفات او رحمه الله و کرمه
 ستین و ثمانیه بوده است منقولست که حضرت او با وجود علم و عمل و زهد کامل
 احوال و موجب بر دو غالب بود و کل بود بجزیره نیر آریسته شد نور علی نوریدی
 لنوره من لایة و دیگر هم در جهت قبله شهر فرار پر انوار الشیخ العالم العادل الزاهد
 الوریع الامام ابو بکر محمد بن الفضل بن جعفر البخاری است رحمه الله وفات حضرت
 او در سنه خمس و عشرين و ثمانیه بوده است و حضرت او محدث و مجتهد بوده است
 و از دین و دنیا بهره تمام داشته است و مذاهب مختلفه بسبب نصرت او مرد
 بن محمد را در بخارا خوانده و گفته اند که با وجود زهد و تقوی صفت نشسته و بیات
 شرح بر دو غالب بود منقولست که او را بنر کی بخواب دید و پرسید ما فعلک
 بک گفت مسائل محفوظه مرا باور اهرم متروکه من وزن کردند مسائل زیاد آمد بوجه
 آل بخت یا قثم مشهور است که ترک او چهره ستر غطری و در جوار مرقد او
 از اسفاد ابو عمرو عثمان بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن محمد الفضل بن
 و در جانب شمال راه در دانه جابجاں دفن بل فرار ابو بکر فضل رحمه الله
 انعم اسمعیل است رحمه الله صاحب کتاب انساب رحمه الله بکرمه که اسمعیل
 بخارا معروف و مشهورند و مقبره ایشان بر سه راه خزان است و من زیارت

کرده ام الامام الفقیه العالم ابو بکر احمد بن محمد بن اسماعیل بن اسحاق بن ابراهیم بن
اسرائیل الاسماعیلی رحمه الله خاندان او تسعه اهل علمند و ولادت او در
سنه احدی و ثلثه ماه بوده است و وفات او در ماه رمضان و ابوالحسن علی
احمد بن محمد بن اسماعیل الحنفی رحمه الله و نبیره امام ابو بکر سجد است رحمه الله
و شاکرد او ویرا وظیفه اطاء حربت بوده است هر شام جمعه در سرای او
وفات او در شعبان سنه احدی و اربعه ماه بوده است و امام محمد بن حنفی
غنیجار رحمه الله در تاریخ خود آورده است و چنین گفته ابو الحسن اسماعیل را پدر او
شیخ در رئیس عمر و پیشوای خود در ماوراء النهر و یاست و امامت از او
منتقل شد بابو الحسن فرزند او بعد السعید و الثمانیه و او اهل بیت و استحقاق
این مرتبه داشت بواسطه عقل و افر و فضل ظاهر او و ابوالحسن در سنه خمسین
و ثمانیه بسفر حج رفت با زیلات بنجارا رسید و او روایت از پدر خود می کند
و از پدر ما و خود ابو بکر سجد را پدر رضی الله عنهم و اولاد و حنف و ایشان در آن
مقبره مدفونند و مدفن هر یک از ایشان این زمان مندرسین نامعلوم است
و این علامات کمال حال و شرف ایشانست بحکم حدیث قدسی که فرموده اند
المنکسر قلوبهم و المنه رسته قلوبهم دیگر و جانب شرقی مزار امام ابو بکر فضل

رحمه الله مقبره سماویه رحمه الله که هر یک از ایشان مقصدای جهانی بودند و سرری
ایشان مجمع اوتاد و ابدال است و خاندان تاج الدین که از این خانواده اند میگویند
که در جمعه بعد از نماز پنجشنبه زیارت ایشان فرستیم جوانی را دیدیم در آن
نشسته بود و بزراری میکردست روشنائی آشنائی حبیبین مبین او ظاهر بود
چند از حال او پرسیدم جواب نه گفت بارگشتم در شبیه او را بر همان مکان
بر همان حال دیدم الحاح زیاد کردم گفت من یکی از ابدال کم بواسطه ترک ادبی از
ایشان دور افتادم کثرت درین مکان چه میطلبی گفت هر چه شده و دو شبانه ایشان را
در آن مکان شرفیایا تماشا بود باید دریافت صحبت ایشان آمده ام باید او در شبیه
در تمام آن جوان را بنافتم و بعد از آن هرگز او را ندیدم اول تربت امام عالم زاهد متقی تهاد
الائم مولانا سیف الدین ستاجی است رحمه الله و وفات ایشان در سنه ثمان
و ستمانه بوده است مدت عمر ایشان نود و سه سال بوده است و در پیش تربت
ایشان مرقد فرزند ایشان مولانا جمال الدین ستاجی است که مقصدای حبیبی و شرفی
ابرا و صاحب ولایت و کرامت بوده اند و هفت حج کذا رده بود و چندین کتب تصنیف
کرده در تفسیر حدیث و بیان طریقه همچو زاد المذکرین که صدر مجلس است مشتمل بر صد
ایت و کتاب تکملة اللطایف و اخایرة الخایر و آداب التوفیق و عشرت و عشرین

و اربعين و قصه يوسف و بلقياء المذكرين و كتاب يادگار و ديوان عرفي و فارسي و ديوان
وفات او در شب دوشنبه ششم ربيع الاول سنه اربع و اربعين و ستانده بوده و شب
عمر او هشتاد و سه سال در واقعه چنگر خان در سنه ثمانی عشر و ستانده از ولایت نین
بشهر بخارا رسیدند و اولاد و اتباع را در بخارا گذاشت و بجانب شهر خجند رفت
بزرگ قطب الاوقات و شیخ مصلحت الدین رحمة الله علیه گفت پادشاه این مملکت او است
به اجازت او در مملکت او نتوان به شیبند چون نزدیک شیخ رسید شیخ فرمود
ویرآمدی ما را در انتظار دهی سهرورد صحبت شیخ بود نماز و بکر و رسیوم شیخ
مصلحت ایشان را طلب کردند و گفتند ما را انتظار در این منزل بپهله آن بود که این
مملکت خالی بود از صاحب بی چون تو آمدی مملکت بتو سپردیم انگاه شیخ این
بیت گفتند و جان نسیم کردند از رخه و هر چه دزدان جستم رخت سفر منزل
دیگر بستم بر لاشه فرود بودم بچند گراک آید و خردید و از غم رستم منقول
که علما بخارا را هم اسم حضرت استا و الائمة مولانا شمس الدین کرد زیرا رحمة الله علیه
گفته شما بجلوس من لا باجال الدین ستاجی حاضر نمی شوید تا بگریه که دور بانی و
حقانی استانی گفت که حضرت مولانا باجال الدین روزی در پنج وعظ
فرمود بشارت خواجہ خضر علیہ السلام در آن وعظ هشاد و لی جان دادند و خاک

ولیان در پنج مشهور است و ایضا در بخارا وعظ فرمودند و دوازده کس در وعظ ایشان
جان دادند غزنی بنواست که فرزند تو بالادست استاد دوکان کشادی چرا که
بچ منقول صحبت که در وعظ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کسی جان داده باشد
ایشان گفتند حضرت طیب دانا بوده اند اما فقیر طیب دانا و ان اشاده ام و مولانا
شمس الائمة شب جمعه سید جامع فرستند و متفکر و در پیش سستی نشستند
چون مقرران قرآن خواندند تمام کردند و این بیت کفشد نظم آبی بسر کرد و بکوردنی
ترسی که ز تو کشود آن رخسای نای بر ما ترس از رسوای رسو شده گرای و گرای
مولانا شمس الدین نغمه زدند و پیش منبر آمدند و ساعتی بچو بودند بعد از آن سه
بار که بر آوردند و گفتند نظم ای لفظ ترا عادت شکر خای وی نطق ترا شیوه
کوهر زای هر لفظ ببارکت و گرای بران آبی بسر کرد و بکوردنی بعد از آن صلی
از خدمت مولانا سوال کردند که شما را چه گفتند بجلال و عظمت خدا که اگر
یکبار دیگر بوی سوی من سیکردید و یک سخن دیگر با من می گفت جان من کردی
از قالب از قالب جد امی کرده ما الله و در پیش تربت مولانا باجال الدین تربت
ایشان است امیر شمس الدین که عالم و عابد و مفتی و مدرس بود و در پیش تربت او
او تربت پسر او خواند زاده شمس الدین است و در پایان تربت مولانا باجال

الدین تربیت پسرانشان مولانا کمال الدین است عالم و مفسر و محدث و مذکور بود و
لطایف التفسیر مفتاح المذکرین دو دفتر و قصه یوسف دو دفتر مصنف او است
و در وزغره حبس شده اصری و سبعین و ستانه که روز اول غارت بخارا بوده بر دست
کفار شمشیر شده و در شش تربت و تربت فرزند بزرگوار او خانه شاه فخر
الدین است و او نیز عالم و زاهد و مفسر و مذکور بود و در پیش او تربت خانه تاج الدین
است که مصنف بستان المذکرین است و حاجی و صاحب شریعت و طریقت و فقا
و در سنه ثانی و سبعمائه بوده است رحمهم الله و در جانب قبله هزار امام ابو بکر
فضل رحمه الله تربت سالار حج است رحمه الله گویند حضرت آن بزرگمندی بی بی حج
گذاریده است و چون از دروانه حاجیان بیرون آیند بر شمال جوی جو پار بوده
و بر آنجا خاکریزی از بزرگان دین است و حضرت شیخ بزرگوار خواجه یوسف همدانی
رحمه الله آن موضع را نشان کرده اند و گفته که در این جا زنده است از زندگان بل
ایضا عرض شد دریم ذکر فرار از حوض مقدس که این زمان آنرا پل خواجه چار شنب
میگویند بر آن پل بسیار بزرگانند و از متقدمان ابو عبد الله جاشد بی حبه الله
الصوفی العابد البخاری است رحمه الله و او در بیدان است و او را ما شاد
که نشان گویند و امام محدث حافظ غفر الله در تاریخ بخارا آورده است که

ما شاد از ائمه معروف اسلام است و او را در اقلندفه منشوری داشت اما
و مدتی در شام امیر بود و مدتی در یمن و دو و زده شهر اسلام در تصرف او بود و در
هزار و سیصد زن مرد داشت پس او را آتیپاه پدید آمد تا ملک فانی بکلی باقی حوض
کرد و روی طلب علم آورد و علم وافر حاصل کرد و بعد از آن قصد ماوراء النهر کرد چون
ببخارا رسید جمیع کتب را بچگونگی رها کرد و بر ریاضت مشغول شد و مدتی مدید ریاضت
کشید تا رسید بدی که کما که رسیده و سخن حکمت از دل او بزبان او روان شد بر شانه کوه
بریک روی او نوشته بود که مانند کلاه آهن تراز توبه کردن و بر روی دیگر این
نوشته بود که و انما من خاف مقام ربی و اتقى النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
بزرگی میگوید ما شاد میفرمودیم در جامع بخارا نوشته بود و خلقی عظیم باو جمع شد
و او آن شان را هر ساعت بیرون میآورد و در او نظری می کرد و می گریست و از بزرگان
بخارا را و خصوصاً است بکرمی حال و انزوا و خلق و مجارست کعبه و فقا و رحمه الله در
سنه ست و اربعین و دواتین است و دیگر بزرگان همیشه نزدیک او چون خواجه و
بیاز که عالم و صاحب کرامت بوده است و امام مهری مهری ابراهیم البعلبیدی فی
البخاری رحمه الله بخا است و او از نوادر و عجایب روزگار خود بوده است و در حفظ
کتب و آفاق و زهد و مجتهد و صاحب روایات و فقا و در ذوالقعدة سنه

وایش در عثمانیه بود است و دیگر نام رئیس ابوکر رحمة الله علیه مهر بن اسماعیل رحمة الله علیه
 است و این فرزند عالم عامل فقیه رحمه الله مولانا جمال الدین مجتهد رحمة الله علیه فرموده اند که
 چون در سمرقند چپها پوشیده شد اطباء از معالجه و عاجز شدند شبی بخوابش
 نودند که بخار را رو بزیارت ابوکر رحمة الله علیه مهر بن اسماعیلی چون بیدار شد پیش
 روشن شد و دیگر خواجه امام حسین نوفاخی انجاست و امام جعفر الکرم ساجده
 الاندقی رحمة الله علیه انجاست کان اما فاضلا زاده آشفته علی الامام ابی محمد عبید
 احمدا فی وریع فی الفقه و سماع منه کثیر و من جملة ولد بعد الابعه و قری فی بیاض
 سندهای و یابین و در زمان حضرت ساندقی که خلیفه شیخ یوسف بهیاری لاری
 بنیره ایشانند رحمة الله علیه در میان تربت خواجه سلیمان است که خلیفه خواجه ابی
 سلطان اند رحمة الله علیه دیگر فرزند امام الهام نوه الامام و خط الملوک و سلطان مولانا منظر رحمة الله علیه
 انجاست و فاساد در روز ششم ماه رمضان سنه ۸۰۰ ختم و سجده بوده است و فرار
 منور فرزند ایشان مولانا طاهر رحمة الله علیه انجاست او در ندرت و نه خلایق
 سنه اربع و ثمانیه و باقی اولاد ایشان و جوار ایشانند رحمة الله علیه دیگر ذکر کرد
 سقید مولانا منظر الشیخ الکبیر و الامام الشیخ ابو جعفر عبد الله بن مهر بن یعقوب بن
 امارت السید مولانا قریب الله رحمة الله علیه و در معروف باستان و انجاست

است و لانه کان فقیه و در الایم بحسب اسماعیل بن احمد السامانی رحمة الله علیه حضرت
 امام ابوکر فضل شاکر و است در زمان او بهشت علم آواز همه قوی تر بود و
 اما فضل او بیشتر گویند که حضرت او را قبول تمام در میان خواص و عوام بود
 و در مجلس اهل و حدیث او چهار صه علی السلام له و صاحب لایت و کرامت
 بهیست و فرار پرانوار او اثر مثبت و بسیار عظم دارد ولادت او در
 اسع الاحسنه ان جمیع ما یش بهیست و وفات او در شب جمعه چهارم شوال
 سنه اربعین و ثمانیه و در جوار تربت او تربت بقیه لطف تبارک و تعالی ابو
 الوصه مولانا شمس الدین که در تربت رحمة الله علیه منقولست مولانا شمس الدین رحمة الله علیه
 فرموده اند که از زمان خود در وقت بزرگ حضرت غریب دکن مراد پور
 عصمت و محبت خود نگاه داشت تا درین کما کبیره موجود شد و اگر نگاه
 ترک او بدین در وجه لعلی انجاست مراد اب غنی کردند تا حاجتی
 که شبی در روضه مقدسه خواجه ابو فضل احیا کرده بودم و بر عادت معموله
 نماز وتر را که شسته بودم تا در اخر شب ادا کنم ناگاه در سجده مرا خوابه در بود
 بدار شدم صبح دیده بود و ترا قضا کردم با داد که بروان شهر در آمد
 کو کمان باز می کردند که کودکی خویش من آمد و گفت شمس که در رحمة الله علیه

غواب رفت و نماز و تراویح گرفت و دستم که تا زیاده ادب داشتند الله
که بزین مرتبه ولادت در کسب است و جمله بهیم است وفات او در جمعه
کبر در در جمعه نهم محرم **اشته** و در جمعه و در جلد او تربت
بر لاله بر لیلین که حقیقه او بعد در علم عمل وفات او در آخر وقت مسلمه صبیحه
و ستانه فهم است رحمه الله ذکر قبره جنه رحمانه که در جانب جنوب است
متصل است بعارات شهر مرقه شهر الشیخ الامام ابو نصر احمد بن الفضل بن موسی
الله که بخندی رحمه الله نجاست و افاضه و قدسه و اصحاب شیخ ابو بکر بن ابی
الکلب با ولایت قریب الله روحه و پشوی آدیان و پریان و صاحب ولایت
و کرامت فهم است متقوات که روزی بی ادبی از خواجه رحمه الله رسید
که در این راه تو بهتر از یک عدنان و مریدان خواسته که با آن سائل
کنند خواجه کند است و گفت اگر ایماں به سکت برم من و اگر
نموده کار عکس شود بتر و هم آن فرجه اند هر کراخی تعالی حاجت
او کفایت نمیکند او را توفیق ندهد تا بر تربت من نیاید و در این مقبره بسیار
از علماء و شیخ و فرزندان هسته رحمه الله و در طرف جنوب این مقبره اند
مسافتی که رفته مرقد بطرف نمازگاه تربت پادشاه عادل شمس الملک است

بانی رباط ملک هوام خلق چنین میگویند و شتر یافته است اما در ای که سینه
سرمه و خجند است انظر آق کس رباط ملی که از اثر شمس الملک عبارت که
است و مزار او دران رباط معروف است و مشهور و از گاه بخارا باغ شمس الملک
که نمازگاه خجند و بعد از او از سید خان عبارت کرد و این بان مقصود او عبارت
ایست و در است رحمه الله ذکر مقبره خواجه پادشاه و در مزار پیران و درین الامام که پیش
الهام النسل العالم العامل الزاهد الشیخ ابو بکر محمد بن احمد الکشاف رحمه الله در میان
مقبوات و انزل مبارک بیتی عظیم و الو و مجمع ابدال و لوتاد و ستاج و حاکا
نقولت که در مرض اخیر حضرت آن ابن دعا فرمود اللهم انی اتوب الیک کل
دقیقه نکتت بهای علم و لطیفه اشته لا ادی ما عاقبتها عنک کهینه که چهارم
بخارا و ابو جعفر بنده وانی که مجتهدند و مزار ایشان در پنج است همه گردان آن
بعد از رحمه الله فات آن در شهر سنه ثلث عشره و ثمانه بهم است و در آن
مقبره از علماء و شیخ و سادات بسیارند رحمه الله و در طرف غرب این مقبره
طرف راه فرار الشیخ ابی الکمال المجاهد شیخ سراج الدین است خلوت و رحمه الله و در جانب شمال
این مقبره برب حوض کمال مزار منور شیخ المالک الوالی الکفی شیخ محمود سنبله پیر
که از خلفایان و ان خواجه کائنه رحمه الله و در جانب جنوب محله کدیر مقبره خواجه

سراجکان است رحمه الله و اول شیخ العارف الزاهد خواجه محمد بن ابیجان رحمه الله در آن
 قفسه چنان بعبادت تهافت رسیده اند و قرار ایشان در حق با محبت و محبت
 و عارفان است بسیار نقل کردند نسبت به آنکه در آنجا ترک ادب می کنند و ذکر آنرا
 روح پر روح انکسار فحشا با دلال الال و محط الرجال مرده منور و مشهور
 سید عالم الله شیخ العالم قدس الله روحه انجا است و در العالم العارف المحرث المحدث
 شیخ سید الیرین الحق البصالی سعید بن الطهر بن سعید بن مع الباقی روح الله
 روایت آن در علم صریح از امام صابین الیرین است رحمه الله و در شرح طریقت و این
 حقیقت و ملک راه دین و وصول به امانات یقین خفته شیخ کبیر و شیخ اشباح نجم الیرین
 اکبر قدس الله روحه و اما را نوار در آن قرار نظر من الشمس است نظیر آن
 اما را تدل علیها فانظر و ابدا الی الآثار و ولادت آن در شعبان سنه ۶۰۰
 و تمانین و مسمانه به است و وفات آن در سنه چهارم و الفقه سنه ۶۰۰
 و تمانه لعم در این ولادت و وفات حضرت شیخ قدس سره بنظم فتن گفته اند
 تصوف احوال که وجود سعید بن الطهر بن سعید و ولادت در نیم از ماه شعبان
 زهرت یا نفع و شکر و شکر در سنه و بیانه از مکمل حدود در سنه و بیانه
 و الفقه که بعد از شیخ های عالم است باز اهل اشک جفاشی بر روی این فقیه

منضبط نام مبارک شیخ رحمه الله گفته است کنیت شیخ ابو العالی دان نام میمون
 آن بزرگ سعید لقبش سیف حق حیات دین این چنین ارسلاف به بنده رسید و
 جسته قبله تربت شیخ تربت بنیره ایشان است ابو المعافری بن احمد حیدر الباقی
 که عالم و عارف و محدث و داعی بجهت تربت سوره و غرق و محجرات فقره
 بخار فنی باد او کرده است و آمدن اولی زکات به بخارا در سنه شصتی عشره و
 است موجود تربت او تربتهای فرزندان او است خاندن برکان الیرین
 و روح الیرین شیخ داود رحمه الله و در حمت سال فتحی باد مقبره تل غازیانست
 و اکثر اصحاب شیخ که مالکان راه تجرید و معتمدان زاویه تغرید و محرابان حرا
 و فاضلین صنف صفا به اینها اندام جو شیخ شمس الیرین کلال و شمس
 خور و وسد الیرین خوانده می و غیر هم روز قوال در مجلس بیای این بیت گفت
 گفتیم ارفی و نیت گشتم از هم جواب کن زانی فرقی سعید الیرین و مات علی
 مکانه رحمه الله چون از قبال بطرف تهران در میان سه جریز راس الفقه الله
 مولانا جلال الیرین است رحمه الله که مدتی مدید در مقام مجاهده و ریاضت مجاهد
 و عالم روضه مقدسه شیخ بود قدس الله روحه و چون از این راه شهر رسیده
 برکنار شهر مسجد است بنایت مبارک که بسیار از اولیا را نقل میکنند که در آن

خواجده آمدی و کاه بوسه صدر و آمدی خواجده سه فروگشید و بعد سر استادی چند که
خواجده سر مبارک بر آوردندی سلام گشتی انگاه بشتی تا چند که بشر صدر و آمد خواجده
و بر بایست تا سر بر آورده خاکم گفت صدر و بر بایست تا استیادت خواجده فرومجه انگاه
ثوانرا که همچنان پیش ایشان می شد رجمها الله هو المروزی همد والمجار و ولاده
و ولرا مورخ معتبر معتمد که از علمای خوارزم بهیست در مناقب این صد خیر گفته است
که دین و دنیا و امور و موفور بود و علم و دین و در وجه علم و مناقب علیه و فضایل
و دین و دنیا و امور و موفور بود و علم و دین و در وجه علم و مناقب علیه و فضایل
الشیخه عمر بن حبه الغیر زحمه ضیافت که در مقام خدمت بود جوانی تر و تازه و مسکن
والقه و اوت او چنان بود که معلوم خوش را بجاغت ادا کرد و چون ما رمضان دیدی
تسلی یافت داده بنده از ادا کرد و بقرات قران روز صبح تا رمضان تمام گشتی
با و چون شکره اقبال و چون عید قران شدی صد کوفته از بار نفس خود و اهل
بیت و ده فراخشاخ قران کور بدست خود و صد کوفته دیگر بنمازل علماء و
و قهر و صلی فرستاد رحمت قربانی و محبتی وسیع عظیم و دشت با اهل صلاح و
دیانت و صیانت و قهار کرم و بیغ در حق ایشان و تبرک و تقرب ایشان بر
الله و فرستاد و کونید و فل او هر سال از حساب با و صد هزار دینار بفرستاده محصور را

نقشه کرد و در هیچ پند و خیر نگردی و اگر کسی فی جزه کردی او را عجب کردی و کونید او را
مرضی واقع شده هزار دینار صدقه کرد که معلوم و ظاهر بود و مسکنی دیگر در سر و خضیه
صدقه کرد و رحمه الله ابی المفاخر عمر بن الصدیر المقدم و المجتهد المعظم را که له و الدینان
الثانی بزرگواران عبد الغیر بن عمر بن مانده بن عبد الله بن سهل بن عمر بن فضل بن حبه الله
بن عبد الرحمن بن مسلم بن ابی بکر نام ذی الریاسین کرم الطرفین بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله عنهم هو ابو الصدور الصدور الامام الکبیر رحمه الله صاحب کتاب عباد الله او را مدح کشت
ابن کون الائمة یا بن مازده الی آخره و اجداده کانونا بمر و نقلوا الی بخارا و هملت
الیه بعد سنه خمس و تسین و اربعه مائه سن قبل السلطان سنجین ملک شاه زوجه السلطان
اخته تبرک کاجاله و عیثها الی ما و را و النهر و سماء صدرا و قبل هو اول من سمرند الاسلام
و اولاده و عیثها کلهم من نسل الشریف و کان آیه فی العلم و التقوی و الشفه
حتی ان الامام نجم الدین عمر النعمانی رحمه الله مع جلله قدره قال فی جواب سئله
عن جواز قتل سلاویه او کفریث فر النظم او النثرانی انشدت شعرا فی مقصوده
جامع بخارا کجفرت الصدور الامام البلال عبد الغیر بن عمر و کنت اقبست فی الله فلم
ینکر علی فکرة فی مقام الاحتجاج و سلمه ختمه ابو الصدور عبد الغیر بن عمر رحمه الله
المعنی که اقبل و صاحب الذخیره هو الصدور تاج الدین ابو الککار محمد بن عبد الغیر

ابی الصدور اخو عمر بن عبد العزیز رحمہ اللہ صاحب التمتہ اس الصدور تاج الدین ہذا و
 بن احمد بن عبد العزیز و تیل ہو صاحب المخط و کمانہ اصح کرا قبل و صاحب الجامع الصغیر ہو الصدور
 حاتم الدین بن الصدور اصح صاحب العمارات کہ قبل و قبل صاحب الذخیرہ مجتہد بن احمد بن عبد
 العزیز المذکور تھا و دیگر کتابت شالی مقبرہ صدور رحمہ اللہ پوسٹہ فرار امام بکر خواہر زادہ
 رحمہ اللہ کہ عالم و عامل و مجتہد ہے صاحب طب و خواہر زادہ قاضی ابوثابت
 ہے صاحب طب و خواہر زادہ قاضی ابوثابت ہے وفات و در شب جمعہ پانچم
 جمادی الاول سنہ ثلاث و ثمانین واربعا کہ ہے دیگر کتابت جنوب بن علی در مقام
 خانقاہ بنیخترت مجتہد اخ الزمان سید الدعا مولانا شمس الدین حلوائی ہے رحمہ اللہ
 و ہر ابو محمد عبد العزیز بن احمد بن صالح بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن ابی الطاہر رضی اللہ عنہ
 افاض عالم و یکانہ عصر خود و ختم المجتہدین و سید امام فخر الاسلام پزدوی و شمس الامم
 خراسانی و امام ابو الفضل مکر بن محمد الزبیری رحمہ اللہ مقبول کہ شبی بزرگی مصطفیٰ رضا
 علیہ السلام جواب مید گفت یا رسول اللہ خاتم کہ مرابہ یکی از اولیاء اللہ ارشاد فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در موایک در عقب من می آید آن بزرگ چون نگاه کند مولانا
 دید آمد با جگر تر و چون با دوا شد خوست تا وقت و غمت خود با ملاقات و حال
 مبارک گویند بسجود و در تاجکی نشست مولانا شمس الامم از آن خواندند جوئے

آن بزرگرا او را داند و کشتند زینہا را آن خواب پادش کس حکایت کنی و کرامت
 این بزرگرا وین بسیار است وفات او در سنہ تسع و اربعین واربعا کہ ہے دیگر کتابت
 اما قلوب او را به بخارا آوردند و در موضع معین دفن کردند و مرقہ مطهر قاضی امام علی
 رحمہم اللہ ہم اینجا است و در علم و عمل و زہد و تقوی و در توحیدیت ہے صاحب
 قرینت مولانا شمس الامم پوسٹہ بقعہ المباح الامام احمد مولانا جمال الدین مجتہد
 و حضرت او را در لاجباده بن الصامت رضی اللہ عنہ چنانچہ در سلسلہ نسب شافعی و صدور
 رحمہم اللہ مذکور شد ولادت او در سنہ ست و اربعین و ثمانین کہ ہے وفات او در
 پنجصد و میان نارسام و قس در ششم جمادی الاول سنہ ثلاث و ثمانین و در حجت قبلہ فوت
 مولانا شمس الامم بعد از فوت امام شرف الدین عبد الرحمن ہے رحمہم اللہ کہ با خانقاہ
 بنیخترت ذکر قاتل بزرگ ایک و قدیم آن علی را قاتل میانه کشتند اند و این زمان علی خوا
 ابو بکر طرخان و علی مولانا حافظ الدین نیز گویند للعلم العالم از اہل الجاہد ابو بکر عبد اللہ بن
 شان طرخان بنیختر رحمہم اللہ صاحب الجامع و سید حضرت او را ہد تر از وقت خود بود
 اہل وقت او اند کہ پسر خود و مجلس بار مجاہدہ او توانستی تحمل کرد و کتاب گشت خواہ
 عبد اللہ سفید مونی رحمہم اللہ آورده است کہ زہر خواہہ امام ابو بکر طرخان رحمہم اللہ خوا
 کہ در اسالی است کہ آن روزان دارم کہ انکورا را بینم کہ بتراک بکوزد است یا از غنقد

گفت که ما با غیبت به مدت نواست خجسته شدیم شود که قدم بهار که بجا رسانده خواجه ابوبکر فرمود
که بعد از سال از خدایه تمیزم مرادم که بخواه نفس قدم زدم وفات او رحمه الله در
سنة ثلث و عشرين و ثمان مائه بود در جانب قبله مرقد او پرستیده تربت منسپه
امام زاهد علاهت و هو الامام الزاهد الحسن بن علي بن ابي عبد الله رحمه الله من مهران عتبة
من احمد البخاري رحمه الله در جانب فرزند ابوبکر طرخان رحمه الله مرقد والده بزرگوار و
حافظ الدين الكبير البخاري است و هو الامام علاه الدين مهران مهران مهران ابوبکر
القلنسي رحمه الله وفات او در شب يزداني ربيع الاول سنة ثمان و عشرين و ثمان
بهم است و هو بانيان تربت مولانا علاه الدين مرقد منور بقیه السلف و بقیه الخلف و
الحاج و محرمين ابوالفضل مولانا حافظ الدين الكبير مهران مهران من مهران رحمه الله وفات
در روز چهارشنبه هجری ثمان و عظیم سنه ثلث و عشرين و ثمان مائه بود در وفات
قد و اسلام حافظ الله امام الدين هدی پشواي اهل جلاله بشخصه بعد و شب چهار
بود برده هجری از او وسط شعبان و در جانب قبله مرقد مولانا تربت و امامان
الامام الهام مقدر الامام مولانا تاج الدين المعتمد است و هو ابو عبد الله مهران
المعتمد است البخاري رحمه الله وفات او در شعبان سنة ثمان و عشرين و ثمان مائه بود
و در جانب قبله تربت مولانا تاج الدين مهران فرزند ایشان که بغیره مولانا حافظ الدين

الامام الهام مولانا حسام الدين رحمه الله وفات او در شام محرم ربيع الاول سنة ثمان
عشرين و سبع مائه بود در جانب قبله مولانا حسام الدين تربت مولانا بركان الدين فر
الغفور است و هو شریک مولانا بركان الدين ارشد رحمه الله در بایان مولانا حافظ
خواجه يوسف که از حلقه مولانا وفات او در اول رمضان سنة ثمان و عشرين و سبع مائه بود
و در جانب فرزند ابوبکر مولانا الهام مولانا نجم الدين ارشد رحمه الله در جانب فرزند ابوبکر
حافظ الدين تربت الامام الهام القاسمی خواجه نجم الدين غفرانی است و در جانب فرزند
برادرشان الامام علاه الله است و هو خواجه سعد الدين مسعود العجمي رحمه الله وفات
در صباح اشم و اشمه سنة سبع و عشرين و ثمان مائه بود در جانب فرزند ابوبکر
نصیر الله در خواجه سعد بن مسعود صباح اشم و اشمه رقت از دنیا که نه خسته و نه فوت
ساک جوت بود و علماء و شایخ در آن حواله بسیار اند که ذکر میکند بوجوب طهارت
و دیگر بر جانب فرزند ابوبکر طرخان رحمه الله اندک مسافتی مزار قصه سبعه است که هر یک
افسانه بانه خوبه اند و در ایام حیات و حکومت هر یک بجای سبیل نکرده اند و سر بر
ایشان محل اجابت و عازت اول القاسمی الامام ابو عبد الله بن عمر بن عبد الله
رحمه الله مصنف اند الاقصی است و مقوم تقوم الامور و مهران الامور و لو صاحب کرامت
و ولایت بهم است و او را در هر قفه و بخارا با قول علما منظره است و با حاشا و اشعار

و فرزند ایشان آنحضرت امام تبار العلماء مولانا سراج الدین الکلیسی است رحمهما الله وفات یافتن
در شهر سنه اربع شصت و نه تا بیست و نه هم در جانب قبله فرقه سبیه تبریز خواجہ میرزا حسن
رضه شود در آن میان ترت صاحب منتخب مولانا حامد الدین حبیبی است رحمہ الله و در
مولانا شمس الدین کورانی رحمہ الله صاحب قبله ترت مولانا حامد الدین فرار پرانوار قاضی
میرزا الدین امام است المعروف قاضی خان و هو الامام الحسن بن منصور بن محمود بن عبد العزیز
المغنی فی رحمہ الله المتولد بعلقضاء بخارا و نواحيها بحکم اختلافه و انما به مرتبه اقصی
السعد بک الدین الیہ اقام عبد العزیز صاحب العار و الخیرات المشہور فی الشرق والغرب
و امام فاضلان رحمہ الله صنف ثلث و جات کبیر و جامع الصغیر است و اورا فضیلتی است
زیست و از شہداء ابوالکاسم شہید سمرقند رحمہ الله منقول است که گفت بعد از او هیچ کس
حق را در غار رسول صلی الله علیه و آله نشستم در آن آن خلوت روزی بخار که نهام و کمال
حضرت تود دینی مرططم و صاحبی کی از رستان تو میخواهم تا نفرز تا گویم که ما را است که
و هم در کمر باشد اول نبوت دوم شہادت سیدم فقر در نبوت است متوفی کنون
شہادت اختیار مکنی یا فقر شہادت اختیار کنم باعتبار آنکه دانستم که تحمل فقر را
وجود وجود محمد صلی الله علیه و آله باید و اگر گفت صحبت آن دوست ماکر و طلبیده و لذت
جمع است میان سنت و فرض است آن دوست بیاید و بر پسر تو نشیند و را اعظم کند

و کان من یغرب لیسئل فی النظر وفات او در سنه ثلث و اربع و اربعه است و مدت حیات او
تحت و سنه اربعه است و در مرتبه او بعضی از اصحاب گفته است نظم و تصور المشرق شخصاً
فاستفاض و ما یلم خرد و شوق بحیب الایدی لم یبلغ العشر ما کان یزید من البکا و فی
ابن زید و مکر القاضی الامام ابو جعفر محمد بن عمرو الشیخی است رحمہ الله او کمال مولانا شمس
حلد است و کمال قاضی ابو زید و گویند که مریض بود که رسول علیه السلام با امام الشیخی
رحمہ الله و مکر قاضی امام جمیل و متملی است و مکر قاضی امام زکون و مکر قاضی امام
طیر الدین صاحب العار و مکر والد او قاضی امام بیع الدین رحمہ الله فضائل و مناقب
ایشان از حد خارج است بر جانب زمر قضاة سبیه مقبره شافعیان است و این زمان
مدرس است و بر جانب زمر مقبره شافعیان فرار منقر اهل حدیث و متقدم
صاحب شافعی رحمہ الله الامام تاج المسلمین حضرت ابو القاسم محمد بن
محمد بن طاهر بن محمد بن ابراهیم بن حمزه الخطیبی اخذ اید است رحمہ الله ولادت او در
قریه خدابادجه است در سنه ثمان و ثمانین و چهل و اربعه است و خداباد از شهرهای
بزرگ بخارا است از شهرت آن دیر پیچ فرسنگ است و ولدت و عقاب تاج الاسلام
در جوار حضرت اویند رحمہ الله این زمان المتعارف مدرس است و پیچ اثر و علتی است
و در جانب قبله قضاة سبیه بر تریب الامام العالم مولانا حامد الدین است

مراجعت از مغربا که سر شهر بر که میر رسیدم تا نماز جمعه ادا نمی گفتم از آن شهر
نیامدم چون بخارا رسیدم روز جمعه بویان سنت و فرائض که هر دی باید و سبوی
من نیست مکان بروم که انو لی حق تعالی مکر او است در این مکر بجهم که قاضی امام محمد
دیدم که از آخر صندوق بزوات و بنزدیک من آمد و انکس که بر پهلوی من نشسته گفت
که از این مکان بخیر که انکس که او مردی از حق تعالی خواسته است در غار خرا تو نیستی
بجای انکس نیست رحمة الله خور جلد قاضی خان بزرگان دیگر رسته همچو دهقان
که در جانب قبله تربت او است رحمة الله که می بار که عرصه الله و سلسله کی با او
خور جانب قبله دهقان سعدی رحمة الله طیر مشایخ مستغرق است چون شیخ حسن ندوش
و هر حسن بن یوسف النخاس رحمة الله ارسلک خان غازی لور پد رخن خوانده به
و چون سلسله عصر او را معتقد به بخارا از اهل اباحت و بدعت پاک داشتی و هر
صوفی که بروز در بار از مقابله خود او را از شهر پرو کور و کشتی تقوی نگاه
داشت او است چون ادب فروگزشت و عمر مجرمانه و مدعی و ربا پر سال در
خانقاه بخارا صایم الدهر بود و خطار او باندک خبر بود چون یک خربزه و شلغم و سیر
و دیگر همه اعرافال به پاک از اهل اباحت که گمانی بخانقاه دادم و تیر بر سر مبارک او
روا در کشید کرد و حضرت شیخ العالم قدس الله له روحه با می فرمود اندک در خاک بخارا

و کس نشاند که ایشان را بنزد کان حاجت نیست کی شیخ ابوبکر بن ابی سحاق کلابادی می
دیگر خواجه ندوش رحمة الله فوات خواجه ندوش در سنه تسع و عشتا نه بهم است گویند
که این نظم گفته او است این که نه ندوش پادشاهیم تا طوق بر من بخود پوشید
دیدم که تم خرقه سلسله بقات اند ختم طلس ندوشیدم و دیگر در جنوب ابوبکر خرا
بر بابه تربت شیخ علی بخاری است رحمة الله از مشایخ بزرگست و در شام و عراق و حجاز
صیتی غیلم دالو و شهره حج آورده است و عمر او زیادت از صد سال بهم و حضرت او بن
گفته است که در تمام عمر مرا به غسل جنابت حاجت نیامد زیرا که هیچ زن جمع نشدم و از
احلام نگاه داشته شدم غریز گفته است حضرت سعدی رحمة الله و سلسله را بخواب دیدم مرا
گفت ای غافل علی بخارا زیارت کنم گفتم فی یار رسول الکفایت او را یارت که هر که او
یارت کند چنانست که مرز یارت کرده باشد دوران شهید بزرگان بسیارند چون امام
ابوالمعالی و غیره و رحمة الله بن خرمزار خواجه ندوش رحمة الله مرقه ملائمه العصر تبارک
مولانا حمید الدین شامری رحمة الله فوات ایشان در سنه اصدی و ثمانین و سیم بهم است
و اولاد و خاک ایشان همه در یک قبره اند رحمة الله خور جانب قبله ابوبکر خرا رحمة الله در مقام
مسجد بزرگ عقیلی اند رحمة الله و این نیست بعقل بن اسطالب است رضی الله
و نسبت دیگر ایشان بابو ابوالف با بر است رضی الله عنه علامه العصر مولانا شرف الدین ابوالکلا

گفته اند که نزد یک تربت ابو بکر حامد در جانب قبله و قبرت هر که در میان آن دو قبر است
 و دعا کند سستی نباشد و در جانب هر فرزند ابو بکر حامد رحمهم الله فرزند بزرگوار که خواجک
 رحمة الله و نجای جمع ابدال است و در میان آن کویند است از حجاب و ملازمان فامد
 شیخ العالم اند رحمهم الله فرزند بزرگوار که خواجک عبد الرحیم کریمیه رحمهم الله در جانب قبله تربت
 ابو بکر حامد رحمة الله شان میهنند اما متعین نیست کویند که هرگاه رمضان شب قدر را
 با و میروند و در جانب قبله فرزند ابو بکر حامد رحمة الله چون مسافتی رفته شود و قبر را می بیند
 چون مولانا فخر الدین محمد بن محمد الشافعی و مولانا رکن الدین عبد الرحیم صاحب
 الشافعی و ابن مولانا رکن الدین پدر مالک این فقیر اند و مولانا جلال الدین محمد بن
 عبد الرحیم شافعی و ابن خال این فقیر اند و فرزند مولانا سراج الدین محمد بن
 محمد الفروغی که استاد مولانا فخر الدین اند بر سر ایشان است و اولاد و عیال همه
 شافعی رحمة الله در حوالی ایشانند و فرزند منور خواجک عبد الله قریبا که از خلفای
 خواجک یوسف همدانی اند رحمهم الله در همین موضع است که میهنند اما بقیاس قبر
 ایشان معلوم نیست چه عجله ایشان خواند می آید که اصل اند بخوار و تنهال فرموده
 و ساکن گشته اند و خانه و آن همه اهل علم و صاحب لای و کرامت و خفی المذهب
 و سنی آقا حکیم اند رحمهم الله و فرزند امام الربانی مولانا جلال الدین الخلفی البخاری

و بسیار از علماء و ارباب حوالی اند رحمهم الله ذکر کرد جانب قبله این تل مرتبه میروند و معطر
 قطب التلویا شیخ العالم الزاهد شیخ ابو بکر محمد بن ابی بکر محمد بن ابی اسحاق ابراهیم بن یحیی
 الکلهانی البخاری است فرزند ابو یوسف صاحب طایفه الاخبار کتاب تعرف المذهب ال
 تصوف و غیر آن شرح حال ایشان از بیان مستغنی است راسته بی زحمت از استین
 وفات ایشان در سنه ثانی و ثلثه بعد است و در جوار ایشان در جانب شرق تربت
 خواجک حسن اند که است رحمة الله و خلفا حضرت خواجک یوسف همدانی رحمة الله و هر ابو
 الحسن الحسین الداندق شیخ و قته و صاحب الطریقه الحنفیه فرزند المریض و دعای الخلق
 الی الله مع مازقه الله سبحانه مضاعف الوقت و دوام العیاله و مداومه المریاضه اتباع
 الاثر و استقامت السنه و اللدب المنقول عن النبی صلی الله علیه و سلم امام عبد الکرم صاحب
 رحمة الله و علم مدینه شاکر ایشان و ولادت او در سنه ثمان و ستین اربعه بعد است
 و وفات او در پست و ششم رمضان المبارک سنه ثلثین و فیمیه ختمه است مقولست که در آن
 که خواجک حسن اند که ارادت کفایت حضرت خواجک یوسف همدانی رحمة الله در خدمت و ملازمت
 دوام صحبت آنهاست و منصفه تا غایتی که از کفایت بعضی از مهات اهل اولاد اعراض
 و توبه تمام متفرق صحبت ایشان شد خواجک ابو یوسف رحمة الله شان نصیحت کفایت
 با و گشتند و یوسفی علی غایت و از مباشرت کتاب معاش با یک خواجک حسن کفایت خواجک

خواجہ ابویوسف از آن جواب ایشان فرمود که منکرش نه آن زمان که خواجہ ابویوسف حق تعالی بخوبی
که باو این خطاب فرمود که یا یوسف اعلینا کالبصا و اعلینا کالحسن البصاة و البصیرای کت
تر اینان عقل و ادب و حسن بنیای عقل و بنیای دل دادیم و در جوار خواجہ حسن تربت امام
العالم ازاد شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن ابی بکر المفسر الخوارزمی صاحب المصنف بامام راه است رحمه الله
صاحب کتاب سمرقند الاسلام و موسی شیخ الاسلام صاحب الهدایة رحمة الله و تربت
فرزند ایشان امام سید الدین صاحب عقود العقیای فرعی الکلام است و تربت فرزند امام
سید الدین امام رکن الدین الشیخ که تبارک شیخ العالم سعید بن امام رکن الدین المصنف فی
و تربت فرزند ایشان مولانا ناصر الدین امامزاده و معزز اولاد و خوارزمی در موضع اند
و فرار امام رکن الدین ضرر اولاد ایشان را بعضی از جهل و سفاهت پیش کهم اند و مقبر
کهم اند و مقبره او را قبل خود ساخته اند تجاوز الله عنهم و در جانب قبله مرقد منور شیخ
دین سر اندک مسافری فرار منور تبارک العلماء مولانا عبدالرحمن الخوارزمی رحمة الله و
متعلق بانواع کلاک ظاهر و باطنی فهم اند و جامع فهم اند میان علم ادیان و ابدان و
ایشان در شهر سنه اشقی مشهور و تبارک شیخ المعنی فی الاصول علم و شایع الايضاح
علم المعانی ذکر فرار منور که در جانب شهر مسجد سرخ است و دهر الامام ابی عبداله محمد بن
الغضالی بن علی بن محمد بن خالید الکوفی الشافعی مسکن قریه قزو و کانت

ضعیفه و کان نزل و رب انما پس بخوار و سمع منه عامه مشایخ بخارا مثل ابی حفص احمد بن
حفص و عیسی بن موسی الخجاری و محسن بن مسلم البکندی و غیرهم رحمهم الله و مات بخارا
بقرب راندر منی و موسی تلمذه الاظم رضی الله عنه و در جانب قبله ان فرار اندک مسافری
است بر سر راه و بعضی از اهل حال ان بقدر نسبت بامام قاضی خاں رحمة الله کردند و در جانب
نعل نذر بر لب جوی مکرران تربت امام العلامة مولانا بدر الدین در مسکنی است رحمة الله که از
اقوال امام فخر الدین رازی اند رحمة الله و در میان ایشان مناظره و مباحثه بسیار واقع
و قصه شان مشهور است و مکرر در تجمعه در شان خطره اخلاص است اول دو البیانین و
صاحب البیانین علامه العرب العجم مولانا رضی الدین نیشابوری و دیگر صاحب البیانین ابی انظر
محسن خجاری العیسی بن عقیقه بن غفران الصحابه رضی الله عنه و دیگر صاحب البیانین
شاه رحمة الله و مکرر در میان شهر سرکوی صفه مرقد منور خواجہ حلیم الدین و میوز است
و دهر ابو محمد حلیم بن محمد بن علی بن محسن بن احمد بن حکیم الدینونی کان فیهم صاحب النامی
حضرت او در علم و علم کمالی دانسته است و در زهد و ورع قدم رنج و تربت او در مقام تقاضا
خانه او بجهت است که وقت کهم است منقورت که وقتی شش سال دینو را آب منقطع شد
از جوین بود پس جوی موالیا بعد از پنج بسیار از اهل دهر تقریر کهم و اول زمینهای
آب دادند چون خواجہ را خبر شد گفت اخطا کهم اند که پیش از ما و کمران بجهت اند که حق را

بودند که آنجا بجهت بود سطره شرم خواست که بشنود و آنجا از دهقانان گله که ایشان
 آب در زمین چند گاه بار داشتند تا سبک خواهد دران زمین زحمت نکردند تا این است
 که زشت و فانیان در کفایت مهمات اثر عظیم دارد و مقام ابدال و اقامت و اهل کشف
 و زنده دلان بر آنجا بسیار نوازیده اند و دیگر بجانب شمال شهر مرقه نور اهل است و در آنجا
 افعلا و مشایخ و اولیا و رحم بسیارند و دیگر قریب بیروج عیار خاک ریز حصار ترتیب شیخ
 و عابد مجاهد خواهد و بسیار است که مرید خواهد و آنجا که خواجہ عبدالغنی بن محمد و اندر رحم
 و فضایل و مناقب بسیار نهاده نیست و در جوار تربت ایشان بود و حضرت خاوند تاج المیرین
 گفته اند که شیخ محمد ربیع لک شیخ حسن بن عیاض فرقی بر فرقه که گذارایم حیات خود بسیار از آنجا
 دل و اصحاب سترامند که کوی بر تبه خواجہ غریب بخار ندیم و در جوار ایشان خواهد
 سوکان اند که هم از غفار این خانواده اند که در جانب شرقی از خواجہ اولیا و رحم است اند که شیخ
 مرقه منوچهر نور الدین است که از فعال خواهد و اولیا اند و رحم است و دیگر در اندرون حصار بر
 دروازه سمرقند شهر رسید ابو الحسن محمد است رحم است المعروف سید پانند صاحب
 المشایخ و صادر کسب راه قطع البادیه درات علی التوکل و هو شیخ السید الامام ابو الحسن محمد بن
 علی بن الحسین بن الحسن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن ابي طالب العلوی
 الصمدی رضی الله عنه و عن آباءه الکرام از علما و شریعت و از مشایخ طریقت و حقیقت است و بنده

سید
 محمد

با آب و سیرت بر درگاه خدا و در غزو و جهل و خواجہ امام ابو کریم سیدی کلابا در سطره است که
 او بود و در مصنفات خود از دشمنان نقل فرموده است با آنکه پیش او و نقل گفته است گویند
 از سلطان آن عصر کی او را بطریق ظلم بند گفته بود دران حال بان کیفیت وفات یافت و
 گفته اند او را با همان بند و فن گفته و اهل بخارا را در زهد و تقوی و علم و ولایت و کرامت او
 اعتقاد عظیم است و هیچ هم نرسد الکفایت شود و در طریقت نسبت شیخ جعفر خلد کرد که
 رحمه الله و جعفر خلد بر سر شیخ جعفر بود و فریاد بود و از سید ابو الحسن رحمه الله منقول است که
 شیخ جعفر خلدی مرا گفت که اگر شام نزد یک پادشاه باشم و تعلیل کنم بوجهی که مراد را
 منع برانده بود و گریخ و نفسم آید آنجا که شمشیر بود چون وقت اظهار شد دیکر خاتم از
 تنور بر کشید از دست او پیکان دیکت و گریخ آنجا که مخلوط شد چون بدان متوجه شد
 سکی پیامد و فرمود در بر بود چون با او چشم شیخ بر نیافتاد فرمود که دل پیران نگاه انداز و حق
 سکی با و سر سلطنت تو فریاد بخار فرم من و تسعین ثمانه و دوفی درهم و در سطره
 رنوعا عظما بعد عشرين سنة او اکثر بدل الحصار و دوفی درهم و دوفی درهم و دوفی درهم
 که آنجا که بر سر قبر رسید ابو الحسن است از کوه حرا آورده اند از آن موضع که بار اولی از آنجا
 صلا الله علیه و آله و سلم و در آنجا رسید ابو الحسن و صیت که بر سر قبر ایشان نهادن و این زمان است
 و بهاران تقریباً در دهات کفایت مرقه و محراب و دیگر در اندرون حصار و کوه

که کران غزالیست که از انبیا با نام صفیان ثور رضی الله عنه فرستاده و این نسبت هر یک از
در جامع الاصول و غیر این چنین نوشته اند مات بالبحره در سنه ۱۷۰۰ و ۱۷۰۱ و ۱۷۰۲ و ۱۷۰۳
و در شرح صحیح کزنی رحمه الله نوشته اند که مات بالبحره متواریا سالها و در فوج شایسته
شستین و نه دیگر بر جانب شمال سیمه جامع تربت خواجهم غازی زبیده منی است و
پسر او ابو بکر که عالم و زاهد و عارف بهم اند و امام سیمه جامع وفات پیدا و در رمضان سنه
تلات و تیس و اربعه بهم است و وفات پسر در جماد الاول سنه ثانی عشر و ثمانه بهم بر جانب
شمال این غزالی اند که ماسخی غزالی شیخ اساک الیاسک شیخ محمد طلیح است رحمه الله و دیگر
جانب سیمه جامع اند که ماسخی گنبد مختصر است و در غزالی در سنه ۱۷۰۴ و ۱۷۰۵ و ۱۷۰۶ و ۱۷۰۷
و واقع چنان نیست چرا که وفات او در پنج بهم است در سنه ۱۷۰۸ و ۱۷۰۹ و ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ و
قالب را از پنج بر و برد و در سنه ۱۷۱۲ که با کعبه است دفن گم اند و ولایت او در کوی
بهم است که در است از دهها مرد و او فرنیروانی رباط ملکست و سلطان بخون و مال و
او او الحفصا خندان نیز مرقدند و الحفصا کثیر ابراهیم بن نهارت پدر بانی رباط ملکست
مناره که متصل سجد جامع است عمارت ارشد خان است و آن در سنه ۱۷۱۳ و ۱۷۱۴ و ۱۷۱۵ و ۱۷۱۶
بهم است دیگر در دوازده آهین کران در اندول حصار تربت شیخ العالم العارف المجاهد
الشیخ شیخ نور الدین خلوتی است رحمه الله که از خلفا خوانده شیخ کبیر نجم الدین کبیر اندک

دیگر در جانب جنوب مسجد آدینه قدیم نزدیک بازار در آهین تربت مولانا نور الدین
صیر فزیت رحمه الله که از اقوان مولانا شمس الدین الله کرد بر حصه اند رحمه الله
و امام سجد جامع در روز غارت چکنر خان در محراب جامع نشسته بعد از سر زانو
چکنر خان هر چند معرکه است تا در مبارک ایشان را به بسند میسر شده است
آخر مبارک ایشان بر داشته در روز آب و کان الما حقه ایشان را شنیده است
دیگر در پایان شهر بر کناره رود تربت شیخ عالم عارف مالک مالک مولانا نور الدین
المید رحمه الله که اند و محبوبه و فخر خلیفه اند و وفات او در پنج بهم است
است ثانی عشره و سبعه بهم است دیگر در جانب جنوب شهر بر کناره رود
منور شیخ مالک مخدوب بر کنه الزمان بابا مبارک چهار طاقی است رحمه الله و وفات
او در شب بیت دیکم رمضان سنه ۱۷۱۷ و ثمانه بهم است یا بتابع ملک
تجد و سللا الی ابراهیم در تاریخ شهر رمضان مبارک سنه هزار سیصد و یک
در مدینه مریم شیخ عبد الحسین این زره همقدار محمد حسن بن جعفر القمی این
تاریخ بخارا را که موصوم است به رساله ملا ناده با تمام رساله حبیب الله

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین گوید ابو نصر بن احمد بن محمد بن النضر القبادری که ابو بکر محمد بن جعفر البزرجی کتابت یافته
کرده است بنام امیر احمد ابو محمد بن نوح بن نصر بن اسماعیل الثاني رحمه الله در ذکر نجارا
و مناقب فضایل او آنچه در دست موروث است و روی از مرافق و مناقب و آنچه بر
نسبت دارد و ذکر احادیثی در فضیلت نجارا آمده است از رسول علیه السلام و از اصحاب
و تابعین و علمای کرام در بیان فضایل و مناقب این کتاب عربی بود عبارت طبع
در شهر سنه شصت و نهمین و پنجاه و شش مردم خواندند که ب عربی غایت نه بود و
دوستان از مردم در خواست گفتند که این کتاب را برای ترجمه کن فقیر اجابت که ترجمه کردم
در جماد الاول سنه شصت و نهمین و پنجاه و شش و چون در نسخه عربی ذکر خبر بود که در کار
بمقد و نیز طبع است ملائمتی می افروزد بنا بر آن خبر را یاد کردیم که در شهر سنه شصت و نهمین
و پنجاه و شش در کتب بنگران محمد بن زفر بن عمر بطریق مختصار ذکر گویند که مجلس عالی صد و شصت و شصت
خواجگان امام جعفر بن محمد بن النضر بن احمد بن جعفر علیه السلام و امام جعفر بن محمد بن النضر بن احمد بن جعفر

الشریفة له اخذته و امام محمد بن مفضل اخافقین کرم الطرفين ذو المناقب و المفاخر عبد العزيز
الصدر الامام المجید برکان الدین عبد العزيز قدس الله ارواح اسلاف باری که عمر اکمل
الغفر والعذر ذکر جامعته در نجارا حاضر بود سپید ابن عبد العزيز النجار و محمد بن محمد بن
کشت از عبد الله مبارک شنیدیم که بویقه حاضر نجارا که بود و درم جو زنگرد بازگفت و درم
بشد بنده جو زنگرد بازگفت و عمر قاضی شنبه لهار در از خندان شنبه شد و درم که از
حاذم سده سی و راقصه فرمان قضا رسید و درم که مایس بن موسی بن القیم الفخار رحمه
الله او را قضا داد و قبول کرد و سلطان فرمود که قضا کنی کسی اختیار کن که بوی دیم اینهم قبول
نکرد و سلطان فرمود که اهل قضا را پیش او را بکنند چنان که در نام هر کس که پیش او را بکنند
نشاید چون حسن بن عثمان همه را را که قضا فرمود کشت کفشت که خاموشی عذمت
باشد حسن بن عثمان را قضا دادند و درم که او در شهر فرمان بعلم و زهدش او کسی نبود باز
عاصم بن عمر بن عثمان بود از سحاح الخطی بود و بعد از هر ابطوس فوات یافت در سنه
هاتم مات و درم که ابن عیین بن محمد و راقصا دادند در سنه جلد الاول سنه شصت
عشر و مات و چون که قضا دادند بروشل ندانند عدل و انصاف و نفقت بر خلق خدا و
نکونهار و از انجمله این دعا و قضا و آیت بخاراوی نهاده بعد از آن قدر ضعیف است که
و درم که عبد المجید بن ابراهیم البکر که در محمد الله بزوار سلطان احمد بن اسماعیل الثاني قاضی

بهر کف و ابرو برادران جالی گفته تا برود و شیر کثور را این ولایت خوش آمد بنزدیک پیرانه
 فرستاد و این ولایت را طلبید دستور خواست تا بنجارا باشد و از پیغوجواب آمد که
 ولایت را بخشیدم شیر کثور کس نتوان حکمت آن مردمان از بنجارا اگر خجسته بجز باز نماند
 فرزندان باز بنجارا آوردند انگاه باز بر سوخت که هر که از حکمت آمده بود و از جمله خواص
 بهواز بهر آنکه هر که توانا بود و دهان بود بزرگ کر خجسته بود و درون و هجران مانده بود و چون
 آن قوم باز آمدند ان قوم که بنجارا مانده بودند در میان آن قوم شدند و در میان ان قوم
 بزرگ بود و آن دهان بنجارا گفته اند از هر که دهان ده قیم بود و ضیاع شیر
 او را بود و طلب این مردمان که توان و خدمتکاران او بجز و این شیر کثور هر سال بنجارا
 بنا کو و دیم مکتب و قتیق و قتیق و قرب بنا کو پست سال پادشاهی کو بعد از
 ان یلکه دیگر که شد کجک و شرع و رامتین بنا کو بعد از ان دهم در خشی بر آورد
 و چون دختر ملک چس بنجارا عروسی خوا آوردند اندر جهانه او بنجان آمدند از چس
 این بنجان را بر امتین نهاده و بر روز خلافت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه بنجارا
 سیم زدند از نفره خالص پیش بنجارا سیم نبود و بر روز کار ساعیه بنجارا کشیده شد و بر دست
 قتیقه بن مسلم و طغشاده پادشاه بنجارا نیز بود و سر مال ملک داشت از جهته قتیقه بن
 مسلم چون ابوسلم بمرگش شد بر روز کار سیم که امیر مهران بود بعد از قتیقه ده سال و ده

ملک است و او را ابوسلم رحمه الله است و بعد از وی کمال بن طغشاده هفت سال ملک شد
 اندک باخ فرختر گشته شد بفغان خلیفه غوغا برخواست و نیز گشته شد هم در کوکب خود
 ماه رمضان کر اسه بر گزانه ده بعد قران بنخواند در ان سال او را یکشت شد و هم در ان کوکب و را
 دفن نموده و بعد از او برادر او قنات بن طغشاده هفت سال ملک داشت و اندک باخ فرخی
 گشته شد بفغان خلیفه و سبب آن بعد از این یاد شود و بعد از ان در دست فرزند طغشاده
 و خدم او امیر محمد تا بر روز کار امیر اسماعیل سانه که ملک از دست فرزندان بنجارا جدا پیرو
 شد بعد از ان یار که بود ذکر فاقو نسیم که پادشاه بودند بعد از وی مهربان جعفر کو و چون
 بیدو خدایه بر دوز بر می شد شیر خواره ماند نام او طغشاده و این فاقون که مالک این
 پس بود ملک نشست و پانزده سال ملک داشت و بر روز کار او بنجارا آمدن گرفتند و بهر
 یک صد که کمال داد چشمن گفته اند که هر روز کار وی صاحب ندی ترکی بنو باصابت
 رای ملک حر دشت و مردمان او را منتها گشته بود و عادت او چنان بود که هر روز از در حصار
 بنجارا بیرون آمدی و بر راس پادشاه نشسته بود و در یکستان آن در در و از و تلف نموده
 نشستی خوانند و در تخت پشوی فلکان و خوابه بر این غیر خصیصه و خواجگان استوار
 و وی ضریر یعنی قاعده نهاده بود بر اهل روستا که هر روز دهقانان و ملک دهان دو
 بر بنا کو زیرین بر بسته و شیر مال که خبرت آمدند و از حور بهستان در و چون خواندن

اما بسبب آنکه پدر ایشان خلیفه از دست ایشان بیرون گشته است و ملک بیت المال گواهند دادند
 بر پسران اجداد و جامکی ایشان داده و وی خدمت بنظر نکردند و چنان مردند که این قضایا
 ملک است درین سخن بعد که ابو اسحاق بن ابراهیم آمدند آمد اسیران سامانی آورد گفتند ما
 ترا هر سال از این ضیاع چه قدر عله بجاصل آید ابو اسحاق گفت از بعد پنج بسیار و نصف
 بیت هزار درم بجاصل آید اسیران اسیران فرمود احمد بن محمد بن ایشاک که این موضع را
 بگیرد ابو اسحاق شش ماه بکوتاه سال بیت هزار درم ببرد بدین سبب این ضیاع است و
 بیرون رفت و برست او باز نیامد ابو اسحاق اندوخت و در سال سیصد و یک نفرند از آن
 سفینه و سیوچ ماندند و در بخارا و جامک که مضافت بی ابو اسحاق بود در کتاب
 العلوم آورده که شهر بخارا از جمله شهرهای آن است هر چند که آب همچون در میان است
 و گرمینه از جمله روستاها بخارا است و در روستاهای معلی صده است و مسجد جامع دارد
 و اندر دروازه و شهر بسیار بوند و شش در قریب گرمینه را بادیه خور که خوانده اند و از بخارا
 تا گرمینه چهارده فرسنگ است و در خارج نزدیک است و در مسجد جامع است و در باطن بسیار
 و هر که در آن بخارا و جامر و دیگر زیارت بخاروند و اهل بخارا درین کار تکلف کنند و کسیکه
 زیارت نور و فضیلت حج دارد و چون بآیند شهر را خوار بنهند بسبب آنکه از بخاری
 معتبر که در روز ولایتها در دیگر نور بخارا خوانند و بسیار کسی تا باین رجا آورده اند از آنجا

و ذکر طوایس و نام او را قودیت و در وی مردمانی فحشه با نعت و تحقیر کسی در خانه یکی و دو
 مرد شسته اند و با نعت بسیار بجهاند و طریقت از این طریقت نمیده بعضی چون در بخارا طایف بسیار
 دیدند آن دو دین را ذات الطوایس نام گفته و نام اصلی برخواست و بعد از آن ذات تائیر که گفته
 طوایس گفته شد و در وی هیچ جامع است و در استان عظیم و او در قریب انجا با زار بجهت
 تیرماه ده روز رسیم باز ایشان فحشه است که هر چه آجران بعد از آن برده و ستور و دیگر
 آجران با غیب هم چون باز فروختندی و باز زد کردن امکان و مان نفوس و هیچ
 نیز برقی نه فروختند و نه خریده و هر سال بیرون بازار ده هزار کس پیش حاضر آمدی از بازار کلان
 و صاحب حراج چنانکه از فرغانه و خاج و جامها و دیگر پامند و شافقت بسیار گشته است
 و بین سبب الی این ده تا که گفته و سبب نکر شدن گش و در زخم است و در راه راه
 قاجار است و فرست اما هیچکس نکند بزرگ داند و در در میان قاجار بیست و شش
 لیکن گش و در زخم است از بهر آنکه ضیاع آن ده و بران و ابدان آن نیز اجفت سیصد
 او ده بار کلان فحشه اند و از بخارا که بسیار خیر و در چشمه انجا با زار فحشه است و اندام خاصه
 و ابو اسحاق و قی با باین ده تا بقاطع ده تا بجهت طایفه که اسیران بود و باز فروخت و باین
 احد الداعی فی البخارا و در میان کثرت و از بخارا که با نکر و کلخ عظیم بر کشته بر بخت و
 الکاخ مانده بود و از الکاخ و اعوانی خوانده اند آنروز و الکاخ را آب بران گو و برین

بن احمد داغونی را بر اهل الکلیت خریسته بهم است هر روز در وقت بزرگداشت
 پس از این در خریسته ز کشته و دوی سلطان باز کشته و از وادی خوشه و دوش
 سهل بن احمد قبایله بر او آوردند و روزگار امر کاعل سامانی و قبایله وید در دست و یکجاست
 در انده و خرمکان شهر میا خریسته اهل و ده و دوشه داغونی را بعهده نهادند
 صلح کفهرمان و ده بن و ده خریسته و تارای خریسته از تان بر حوت و آمان برانده
 بدین ده هرگز هیچ جامع نبوده تا برو کار ملک شمس الدین نصر بن ابراهیم و طغاج خاله
 خواهر بچه اهل این ده و او را خواهر لاله خوانند و محمد ششم ابو اخیل بنو و از جمله اهل
 سلطه بود و هیچ جامع بنا کرد از خالص و خف غایت نکود ما یک عظیم خرج کفهرمان
 گذارد و احمد بن نصر گوید که در اخیل شمس خبر داد که ناز آینه پیش گذارند اندر مسجد جامع
 بعد از آن آینه بخارا را نگرفتند و او را شمشیر تا آنجا باز جمع کردند و آن مسجد آینه
 ماند تا برو کار خرمکان جبریل بن عمر بن طغرل خان بخارا امیر شده نام او طغرل بیگ
 و کار کلین لقب شده بود و جو بهار آن مسجد را بخیرد ورثه سالداران مسجد ووران گو
 و جو بهار او را بهر بخارا آورد و مدرسه بنا کرد بنزد یک جو بهار بقالان و آن جو بهار را در بخارا
 خرج کفهرمان و مال چند را بخارا بخارا و آن مدرسه مدرسه کلین گویند و فاکل این مدرسه
 مدرسه بود و در شهر با یکجاست و دوبار و دوش در میان هر دو پنج داغ و بنی خانی

الارود عظیم است که آنرا رود سماجی خوانند و هر روز رود شرع گویند و بعضی مردم حوام کام
 خوانند و دل عظیم بهم است بدین ده میان هر مردم و عین ده به پنج وقت مسجد جامع بنوع
 و بر روز ارسلا خان محمد بن سلطان لغمان او این دل با آخرت پنجه خسته غایت محکم و
 جامع بنا کفهرمان طغرل ابو یحیی با یکجاست با طغرل خسته از برادر پسران و این ده را
 بزرگ است و از بزرگی با شهر محال توان گوید و محمد بن جعفر گوید که است این را در قدیم بازار
 که در رستان هرگاه ده روز از ولایتها هر روز آن در کانی کفهرمان و آنچه از اینجا خواستی
 بیشتر طوار مغیر بود و در شب قنطر و جو بهار و هر شور و ماهرانه و پوستین گویند و رو
 بره و بسیار باز گران شد و از آن روز تا روزگار ما هر آینه بازار بیش که از شهر و نور و باز گران
 انجا بودند و آنچه از ده مغیر باز گران و ولایتها بر نند که روین بشه و کرباس هر خواهر است
 این ده را امیر اشک سلطان رقه اسم حله ضیانت و غفارت او را بخیرد و او را و ده بر طغرل
 گوید که بروان سمرقند در روز سه بخارا بود اهل آن با طوان و ده نیز نمانده است و این ده
 و یکجاست و خرمکان ده بخارا انهم است زند نه کنند بزرگ داد باز بسیار و پنجه جامع
 هر آینه انجا ناز گذارند و باز کنند و آنچه از و خیر و از آن نیز گویند که کرباس بیست
 ده زندنه هم یکجو و ده بسیار بود و کرباس ده ده بخارا بسیار با فقه و از آن نیز بخانی
 گویند از هر آنکه اول بدین ده پدید آمده است و از آن که کرباس بیست و ولایتها بر نند چون عراق و

[illegible]

و بر دو ماه فتنه قرار جهت غلبه با فتنه که یکی خراج بخارا و خراج چشتر و از بغداد هر سال عالمی علی حدیث می آید
و آنچه خراج بخارا بود از این ماه عوض بدو را چنان شد که این کارگاه و آن محکمان این صناعت و حرفه
بر آن گذارند و اندر شهر بخارا استادان استادان بودند که بعضی شعر در آن را داشته و از ولایتها بارگازان
می آمدند چنانچه در آن روز بخارا از آنجا می آمدند تا در دم و دم و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر و در شهر
آن بود که این اهل صناعت و حرفه و بعضی از آنجا آمدند و در آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
و نیز بخارا و احوال زندگی از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
بازار بخارا در در میان فروخته و در آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
و شایع بخارا که می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
بازار آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
العلوم آورده که در قریه با دایمی بخارا نام او باغ این بازار و قریه و خشت و در دود
و شایع را فرمود که آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
خویند و در آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند
بیاخته و آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند و از آنجا می نشستند

علی فیلده بوزغان مسلح بنجوالی بخارا بجاوار گرفت و یکشت و حصار را ویران کرد
 و در آنجا دست یزان بماند و جمع در شهر گشت و دلش و غلبه البتکین را بجا کرد
 وانی بخارا شد هم بدین معنی بود تا حصار را آباد کرد و جاسان خویش را بجا بست و حصار
 از آنکه بود شد در ماه رمضان مسلمان و دلش و غلبه حشم غریب را رسید عین الدوله
 و آنها بجزیر محصور شد چنانکه برخی عظیم شد حشم غریب را گرفت و شد و وزیر را
 و حصار ویران کرد و بخارا ویران بماند چون در شهر رسید حشم غریب را حاکم در شهر
 بخارا بعضی رفتند که دوازه بعضی از خشت بخت مرابست که دوازه حصار را ویران کرد
 که از خشت بخت بود که دوازه و بعضی شهر بخارا فرج کرد و حصار یکبارگی ویران شد و آن
 کاف ایچ آفر و شانی نماند در شهر سنان ایچ و آنرا خوار شد و هر یک کس بخارا را بگریزید
 ابدان که در شهر سنان ایچ و آنرا خوار شد و هر یک کس بخارا را بگریزید
 روز یک که قلعه گرفت و ویران کرد و گرفتارهای آن که در بخارا بودند از در غریب
 بخارا تا بدوازه حصار که رگستان خوانند و این رگستان را پادشاهان بهم است از قدیم باز
 جا نیست و در روزگار آل سمان ایبرهیم بن نصر بن احمد بن اسماعیل استانی بر گسترای فرس
 بنایت نیکو مال بسیار در در فرج کرد و بر اطراف سرائی خویش سرائی قرار فرمود تا گفته اند که
 علی و دیوانی بدر در شهر مسلح بود و ویران کرد و ویران کرد و ویران کرد و ویران کرد

و در آن صاحب شهر و ویران شرف و ویران مملکت خاص و ویران محبت و ویران اوقاف و ویران
 قضا و ویران ترتیب و ویران فرمود بنایان و ویران امیر رشید و ویران ملک بن ناصر
 بن اسماعیل و ویران احمد بن الحسن العتبی رحمة الله که ویران کتابت میبانی است که کورخانه مجله
 در دوازه منصور در جدار کویه خانه است در تعابد در سه سجده بنا کرده بنایت نیکو خانه
 انوضع از آن مسجد گرفت چون امیر رشید از شهر بخارا ویران شد و بنایان بسرا دادند و
 مشغول شدند خاصه و کثیران منازعت گفت و سیرا آتش نماند تا همه بخت بود و هر چه
 نظراف بود از نیت و سینه همه بپوشید و چنانکه از بنا آتش نماند و چون امیر رشید
 منصور بن نوع ملک بنشت اند ماه ثوال سال بیست و چهار رسید و بعد که بخارا را ویران
 تان سیرا و دیگر عمارت گفت و هر چه ملک و ضلع شده بود بهر آن بجا حاصل گوانا امیر
 بنشت هشت سال تمام شده بود که چون شب سوخت خانه ملک استیم بخارا و غلبه فرس
 آتش بجمید و وقف سرار در گرفت و دیگر باره جمله را سوخت و امیر رشید بهم و جب بخارا
 رفت تا در آن شب فریم و والی هم چون بدو برست محمد بن بخارا و فرسایان فرسایان و ویران
 سلمه گفت و هیچ نماند بود بخارا و ویران و ویران خالص مال خوف بخارا فرمود
 انصاف و بخارا و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران
 پادشاهان بخارا و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران و ویران

بنود سالها بسیار آسرا در ملک بخارا بود بعد از آن سرایان سه فتهها شده و آن کوها به کبر
 ده سرافرو و دما در کبر بر آند رسته قند کفده و سرافرو خاص خود را به سعد آباد فرستادند تا کفده در کمال
 کفده هر جعفر الشیرازی کتاب آفتم است که قینه مسلم بخارا آمد و بخارا را گرفت اهل بخارا را
 فرمود تا یک نیمه از خانه ضیاع خویش را ببردند و فرستادند بخارا که ایشان را کفشد و کفشد
 ایشان را محو فرستاد و قدرت و منزلت و در بیان اهل بخارا ایشان را شرف و احترام و ایشان از
 دهقانان بخارا بخانه ضیاع میل و باز آن بخانه و توانگر بخانه پس قینه الحاح که اندر قمت خانه
 و به باب آن خانه و به باب خویش که ششده عربان بیرون شهر مقصد کوشک بنا کفده
 و آن روزیته نه همین بود که شهرستان است و هر کس که بر کوشک خویش خانه را کف کند
 و اتباع خویش بنا کفده و هر کس که کوشک خود و ستانی و صحران ساخت و بر کوشکها بیرون آمدند
 و آن کوشکها امروز ویران شده است و بیشتر شهر را توضع و سه کوشک مانده است که کوشک خان
 سر خوانده و آنجا مانده باشد و آتش خانهها و خانه درین ولایت بسیار کم است و در آن
 کوشکها خانه و ستانها خوش فرمیده است و ضیاع ایشان بغایت عزیز و درین جعفر خانی تفرقه
 که با روز امیر جمعیست ششمین ضیاع کوشک منازعت بران بهیبت است که پاشا آن جای
 مقام کم اند و غلکان و غلکان پاشا و غنبت و محله اند بخیرین این ضیاعها با قیمت
 از حجت از این ضیاع چهار هزار درم شد چون این سخن امیر رسید بگفت چنان است که او است

است پیش از این که پاشا آن بخارا اگر مقام کفده است این ضیاع بیشتر بود و اگر کسی خوشی که کفده
 کا و درین تفرقه در سال نتوانستی و اگر نیافتی هر چقدری برواز ده هزار درم سنگ نقره بپستی خرید
 و اکنون نرخ از آن شده است که هر حجتی بیست چهار هزار درم سنگ نقره هر باید که محو فرستادیم
 کمتر مانده است احمد بن محمد نکر که برود کار که به روزگار ما این ضیاع کوشک خان چنان است که
 برایگان میهنه و کس که خر خله و آنچه بخزند یا نند را یگان بهیبت ظلم و بی شقاقی بر عیت ذکر
 بود که خندان و نوجوان عادل بود که مینه است و از خود عظیم است دوم روستا پورگان است و خانه
 بخارا کلام خوانده و آفتم است اند سگارت و کار از فرزندان کسر از آل سان از پدر خویش
 خشم گرفت و بیرون دلالت آمد نام تا پدر بود و پدر زبان پادشاه پسر پسر به چون بخارا رسید
 بخارا خدایه او را نکوداشت و این پادشاه را و کس بود بشکار رفت و بر آنجا رفت و دید
 تا به آنجا رسید و آهوانی بنده مرقد در روستا و جا نگاه کار او را خوش آمد آنجا نگاه را از
 بخارا خدایه بجا طبع گرفت تا آنجا نگاه را آهوان کینه بخارا خدایه آن موضوعا بود و در این پور
 عظیم رکنه و بنام خود کرد و درین پور کام و درین روستا نهاد دو کاخ بنا نهاد و کاخ
 ساخت و جانشینت خویش کرد و بخارا ملک عظیم شده و از این مرقد فرزندان و مرقد ماند از روستا
 و در آن روستا گفته و مسلم بخارا آمد از فرزندان آن پور و در آن خدایه بود و پادشاه عظیم خود
 بهر در آن نشست و بطعالبه بخارا خدایه منافقت کوشک قینه باور و برها اهل آن خود دان

تاریخ حاکم از این ضیاع که پادشاه پسر پسر به چون بخارا رسید

و بنزدیک آمد و آنچه خرج کرده بود که دهنه از بیرون شهر باشند حکایت بدو چون بآمد
 دیگر شد بدو از آن بگریختن و نزدیک امیر خن آمد که بیانشان نیم فرسنگ بود چنانکه در بیوت
 مهلب پیش اند آمد و در سخت شد و کافک حمله کفزد و او را در میان گرفته مهلب یک ناله کرد
 اندر یا بنی سلم خیره شده گفت این یک مهلب است عبدالله خوان زمان در پیش مسلم ایستادیم و بعد از
 مسلم گفت چه به است ترا که سخن بیا فرمودی گفت بیه اگر مهلب با هم که باشد و فریاد کند و فریاد
 بر نشینم و آنچه فرمود است بکنم اگر بار دیگر بیاورم و هرگز عید کسر نشد مهلب از سینه آمد
 یک ساعت کبر سینه کرد مسلم خوان فرمود آن خلع عبدالله خوان گفت چه وقت آن خلع
 خداوند سیر کند ترا که شدن خبر بگو حضرت و در حرب بنجم مسلم گفت اکنون تر جریست
 گفت موان را از کمر بیاور تا چون و هر گاه رفتن بخت کفزد عبدالله بن خوان تا خانه خویش
 مهلب رفت و هدیه میان حاکمانه بود گفت پیش خویش نگرید چون نگاه کفزد مرا از دیده
 که بعد از آن مرا ندیدند و در شده و جریست گرفتند و کار سخت کفزد در این میان بدو نشسته
 شد سلطان بکیفر کفزد را بیکبار زینت شد و سلطان را شرفی کافک بفرستد و مشکینه
 تا دوازده هزار کافران بر آید و بر سید غنیمت کفشد و از دقت کفزد هر روز را و هزار چهارم
 رسید تا آن که فرستاد و صلح نمود مسلم با دینار کافک مال عظیم بسته تا آن که گفت از تو در
 سر من که عبدالله عالم را بهر خیر خدایچه صورت است که یکبار دیده ام و پیش من شده ام و مرا چنان
 که من ندیده ام او در من است مسلم بعد از چهارم را بخواند بهمان خانه که داشت و بخانقاه نمود و جبهه عز
 را

بنی کون می داشت و دستار سرخ چون خاقان کور سجده و هدیه فرستادش انجبت و نظیر با غنیمت
 بازگشت و بخیران رفت ذکر ولایت قتیبه بن مسلم و فتح بخارا و غنیمت مایه و انهر میان عرب
 بجم چون قتیبه بن مسلم امیر خراسان از دست حجاج بخیران آمد جمله خراسان را دست کوفه فتح
 طهارستان برت او برآمد و از چو کفزد شد در دستار غنیمت اهل می کند خبر یافته می کنند
 در قیام سرستان کوفه و سرستان رویش خوانند از ستاد و رواق قتیبه در با سخت بسیار کوفه
 بخار و دزدستانان بچاره شدند و بیخ دیدند و حمله کفزد و در زیر دیوار خفه کفزد بر ج و انهر
 حصار سترگاه را آمدند و در دیوار خفه کفزد و رخنه انداختند و هنوز ستمان بصرایر رسیدند
 از جانب کوفه و محبت از پس بار آمد و ما را دریا گیرند و من باز هر کفزد بولایت خویش کوفه متعلق
 بزرگ کوفه و خبر رسید از آن حال او را خبر دادند او نیز بوق زده و بازگشت و ولایت غارت
 می کردند و میفرستند خدا یا تعالی آن بلاد از ستمانان باز گردانند و چهار ماه بعد که قتیبه آمد
 بهر جور این مدت خبر قتیبه واران ابو حجاج رسیده بود حجاج رادل برین جانب متعلق کوفه
 و در سجد قرآن میخواند و نروخته هر کفزد و دعا می گفتند قتیبه واران او باز به بخارا فرستد
 و این چهارم بار به کوفه بخارا آمده بود و هر کفزد و مال بسته و دختر از ولایت غارت کفزد و کفزد
 و عفر را اسیر کرده و برده تا بر و فرزند را از آن ولایت بخارا حاکم الله مع الکافات و انصاف
ذکر فتح بخارا ظاهر شده بهرین جزا که است که خاقان در طغش را شور مرده
 بخارا خدایه پادشاه را و هر دو در خور بود و ملک این خاقان حروشت و ذکر آن که شمره است

عبدالله بن عباس بن ابی ساجد بن عثمان بن عفان رضی الله عنهما وهر که شکر از اسلام بجا آرد
خزانه که در تستان از خزان و عاقبت با هر که پادشاهی حرب کور باز و خزان و عاقبت
با هر که پادشاهی حرب کور و دوازده کور و چون پدر و فرزند هر کسی از اهل مدین ملک کعبه
و حکم بخار حاده بخار را گرفته بود و برابر اهل بخار را سنان شدند و باز چون حرب را کشید
دست آهسته و قبیله مسلم سنان را سنان که بعد از دست آهسته کافر شده بعد از
چهارم قبیله حرب کور شهر گرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آید که او مسلمانان اندل ایشان
به هر طریقی که در دست سخت کعبه آن اسلام پذیرفتند و ظاهر و باطن بت پستی هر کعبه قبیله
صلوات بر او که اهل بخار را از فرقه یک عمارت آنها خوشتر بود و تاعری ایشان باشند
احوال آن با خبر باشند تا بعد از دست سنان کشیدند و درین طریق سنان آید که او حکام
شریعت بر شان الله که اینده مسجد بنا کند و آنرا کوفه رسم کبر و دولت و عظیم هر کعبه
احکام شریعت تعصیر کور عقوبت هر کعبه مسجد جامع بنا کند و مردمان را فرمود تا نماز آینه آورد
تا اهل بخار را از دست ثواب این خبر خیره آخرت او ملک خکونای مسجد جامع
قسمت مسلم جامع مسجد بنا کند اندر حصار بخار اربال و چهار و آن موضع بخانه بعد اهل
بخار را فرمود تا هر آینه در اینجا جمع شدند و بر خنجر هر آینه سنان فرمود که نماز آینه حاضر شود
دورم بدیم و همچنان بخار با اول اسلام در نماز قرآن بپایر خوانند و عری نتوانند
آتش و چون وقت رکعت شد و هر کعبه در پیش ایشان بکند و گنایا میکنند و

سجده خوانند و هر کعبه بر آن کعبه که کونیا کعبه محمد بن جعفر اندک است که هر کعبه است که مسجد جامع بخار
دیدم هر روز در بار صورت و آنرا ترشیده و با قرآن بر حال خود که رشته گفت پرسیدم آنرا که
کدام در که با اول آینه که در هر طریقی که گفت سنان بخان بود که زبان کشیده و بیرون
نزد قبیله که کعبه بود که توانگران اینجا باشند و روشن کعبه که در کعبه مسجد جامع
کس کفر شده و روشن و غیبت نمودن بر جان خودم تا بکنند اما توانگران غیبت نکردند
نزد آینه سنان بر کعبه که قریبند و این بناز آینه خوانند و کعبه که در ایشان را
از نام کونیا سنان هر کعبه حربه و دست سنان قرار آید و در کونیا سنان بر کعبه و بخانه
و بدان در که کسی صورت بت خویش کعبه چون مسجد جامع زیاده است آن در که مسجد
جامع فرج کعبه در صورت تراشیده و بنا بکند و دست کعبه احمدی محمدی و هر کعبه
از آن در که ماند است بر آن موضع که از باها فرمود آن مسجد جامع چون خواهر بری امیر
فرکان در نخستین در عالی در دوم زبیت اندک است و آنرا ترشید و بر پدید است
نزد آن مسجد جامع که اندر حصار قبیله بنا کعبه است محکم در در نماز کعبه چون مسلمانان زیاده است
و غیبت محکم بر بر بزرگ اسلام بیشتر می میان کعبه تا روزگار فضل و کبریا
بر کعبه امیر فرکان شد و روزگار کعبه از رشید محکم بخار جمع کشند و تقوی کعبه
و بار کش حصار بنا کعبه از سده و پنجاه و چهار سال اندر مسجد جامع حصار بطل شد و در آن
خواجه شد و هیچ کس در علم است مسجد را آن اثر نبود که فصلی بکعبه بر یکی با دور اهل بخار

و بعد از آن هر کسی زیادت میگفت تا بر او کار می رسید بسیار خانه ها خرید و مقبله شوی له مسجد
جامع زیارت کو خشتی کسب که ماه رمضان در حجه با قدری بها فروخت و فضل بن کثیر یکی بود
اصطفا که بر روزگار می رسید و بعد از آن اهل اندوه رمضان روز آدینه بود و قریب مردم در حجه
در شده و بعد از مسجد بیکار فرو رفت و خلق بسیار در روز یکشنبه در حجه تفریت شده و بعضی
پروان آوردند و خوردند و خوردند و غرور کردند و بعضی در دین و دینار شسته بعد در حجه شهر ملک
هدایت نه چنانکه بعد از آن شهر بخارا خالی ماند و باز هم آن شهر به ملک کی گفته و بختگان سلطان
هر کسی را می زدند و اوقاف و حقه های قیام که بعد از آن خصل را بیک سال تمام شده بود دیگر ارسال در کوفه
هر چه باقی بقیه فرو رفت و کسب بختگان آنجا بقیه باز آنگاه که در مدت پنج سال شاه را بود
و اهلانی بر او را خالص ل خوش انداز سببه و شش داو و در بر سلطان بود و از تاریخ و این
مسجد جامع پرست حصار بقا آخر عهد ابراهیم طغاج خان و بیکار نشست طغاج خان بسیار
دیگر و شمس الملک نصر بن ابراهیم اوقاف بخارا که سفر حصار بخارا است و کوشه ملک بود
بخارا جنگ که از شاه مسجد جامع حصار تیر انداخته و اهل حصار را در آن رنج بخش الملک
تا از حصار آتش آید خسته و سر شاه از عجب بود بخت و موافقت در مسجد جامع فرو برد
جامع نیز بخت چند ملک شمس الملک حصار را گرفت و ملک را آورد و سلم شد و فرمود مسجد جامع
باز بنا گفته اند میان حصار و مسجد جامع خندق فرو کردند و سر شاه از خشت بخت خسته
و آن کار که مقصود در دین از حصار در فرو و خواجگان و توانگران که سران را زدند

عمارت تمام شد و این خوش مسجد جامع بلال چهار صد شصت بود و در این چهار صد و یک بود
تمام شد و هر یکی از کسب که از ثقات شینیم که این مقصود را بخارا است ملک شمس
فروختا بهر قه تر شینیم و نقش کهنه بخارا آوردند و این مسجد رنج صفت حصار تا به کار آمد
خان هر بن سلطان او فرمود تا مسجد جامع از حصار دور کنند تا خلق بر نیاید چنانکه وقت شمس الملک
از ملک خان در رسانان بسیار در خرید و مسجد جامع آنچه مسجد نزدیک تر بود فروخت و مانند
منازه نزدیک حصار فروخت و آن مناره از بخارا بکنده و در رسانان فروخت و مانند مناره سلطان او مسجد
بخارا رعایت تلفت و دیگر و چون تمام شد و هر دوی نهادند و اندکی مانده تا تمام شود شمس
و مناره فرو داشت که مسجد جامع زرد مقدار شمس مسجد فرو رفت و چون مناره شمس و در دو در کعبه
همه کسب دیگران از ملک خان فروختا مناره را کشف و کشف در ستار و کعبه و سلطان او
خشت بخت گفته و جمله را ل خالص جو که در آن مسجد جامع که از ملک خان فروخت در پانصد بود
بود در مسجد جامع بسیار است و این همه بر رسانان است مناره کعبه از ملک خان است و آن برای
بزرگ و مقصود کعبه ملک شمس بود و اینها و در رسانان از قریب الملک به نوحی حصار
از رعیت امیر اهل سلطان سال مسجد چهل از حورت بنو صلی امیر علیه و سلم ذکر کند
کلاه عید که چون قیامه بن مسلم مسجد جامع بنا که از ملک حصار او اندک شهر و آن حوالی
و یک خانه آله و موطر غارگاه عید کوفه و سلطان را بر او آورد تا مانده عید کعبه و هر دوی
مسجد جامع بخارا و او در سبب سلم هنوز نوبت و سلطان از کاران امین بنفذه و امر و آن

[illegible]

بوزرب بقتلار گشته شد و در این حال بر راضی عالم سینه تنگ خوانند و فرود اندر لید رود و فرود
تا آتش زنده و شعله در شهر ریخت و شعله هر که پدید آید امان دهنه
و زیاده شکر را از شهر دور تر مانده بود که پیشان پدید آید و پسر شکر را یکی از کله ستران
درین شب بر شهر رسیدند هر را با کوفته و نزدیکی با یکدیگر فرمودند و هر را برادر کوفته و دیگر
با رگم هر میل گشته و درین در پیران نیامده از بعد سه روز از یکدیگر آمد و دیگر کوفته
صدات تحت که بر در حصار بود یکستان فرود آمد و فرمود تا شکر را بر شهر رفته و باز خوب در
پیران گشته و در شب کوفته و دیگر کوفته و با یکدیگر درین حال درین شهر گشته و در
فرمودن آینه و بطالان حریف و دیگر کوفته و درین شهر گشته و درین شهر گشته
بر در شهر برادر کوفته و عاقبت شهر را کوفته و چون زیاده کار کار را صلحت دل فارغ که بجانب
رفت و آینه علم
در سینه عالم گمان اهریمن هر که کوفته و درین شهر گشته
حفر لید کتاب این فصل آورده لیکن تمام و ابراهیم که صاحب اخبار را با معنی است و هر که
اینها را که که متعین بود از اهل یوسا سر مرد از دیگر که آن را کاره خوانند و نام او نام
حکم بود و در اول کار که کوفته و از علم آموختن شواله و از هر جنس علم مال کوفته و شعیب و علم
متعین که صاحب بیخات و علم بود باخت و طلمات پناخت و شعیب که دانسته و دور نبوت
حر که و هر که در منصور ملک کوفته و در سینه صد شوق و شوق و عاقبت از یک کوفته و کوفته بسیار
اعلم پیشین خوانده بود و در حال و عاقبت تمام کوفته و پیران او حکم نام بود و در یکی کوفته و در یکی

ایسر قران بر در کار با جعفر و نصر و از پنج بود و متعین بر آن خوانند که سر مرد و خورشید و از آنکه
بنایت است بر سرش که کوفته و شمشیر کوفته و پیران متعین بر سر مرد و خورشید و از آنکه
ابو مسلم صاحب الرقة العباسیه بر یکی کوفته و از آنکه خورشید و از آنکه خورشید و از آنکه
و دیگر بر این بود و از هر کوفته و از هر کوفته و از هر کوفته و از هر کوفته و از هر کوفته
بروز آید و مردمان کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
شایم و در هر عالم نفس در آن کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
متعین و از بصورت و از بصورت ابراهیم و از بصورت سر مرد و از بصورت عیسی و از بصورت هر مصطفی
و علم و از بصورت ابو مسلم و از این صورت که در سینه کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
و در خدای که کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
صورت که خواهم بنام و در هر صورت و در هر صورت و در هر صورت و در هر صورت و در هر صورت
بدین خورشید و دانه زان خورشید و کوفته که بسم الله الرحمن الرحیم و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
بن نفی الله الذی لا اله الا هو آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و مریم و محمد و ابو مسلم و کوفته و کوفته و کوفته
و اسلمه و الغفر و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
خاکش بر آن و هر که کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
از راه بر در هر کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته

مرکب شده و کشت تا سر سبز گشته بجهار رشخ اندر حر آید و نه کار بر مسلمانان سخت شد و هر خلیفه
 بعد از آنکه جبرئیل را بخیر از محراب بیعت فرستاد و بخارا آمد و بعد از آنکه سوره لشکر را زد که واجب
 متعین بقدرین سال نزدیک آوردت و گفت تو صوابی سفید جا مکان یار من تا چون از این
 فارغ شدیم با تو بر بیعت یوم جبرئیل اجابت گو و شکر گو و شکر گو و برفت ابد به شرح
 و بفرمود تا بهر در در ده خند و کند نه دور از نزد خند و شکر گو و شکر گو و شکر گو و شکر گو
 تا سفید بجان پرورن نیایند و بر شاخا خون زنند و چنانکه آمد گفت شب سخت پرورده
 آمد و در آن شب خنک نند بسیار و پیوسته که چون جبرئیل را گفت که امیر خراسان بخیر است
 بسیار لطف که جبرئیل را گفت تا بخارا را بشو و بکیش رفتند چنانکه این شعر نام شود جبرئیل حرب
 پیوت و چهار ماه پیوسته حرب کفر با ما شود بلکه و هیچ ندیدم که فتح سفید بجان را نباشد
 بخارا شدند تیر چرب شده مالک را نام گفت مرا میپر گویم بفرمود تا جو کنند نداشت کارگاه با دار
 حصار محکم بسطخ بخارا اندر فرستاد و بفرمود تا هر چه گشته بچوب فی خاک استوار کرد و چوب
 تا بر مرد و او را حصار رسیدند و معتدل بخانه کن و باغ گفته تا ستونها استوار کرد و هر ششینه
 و چون بخانه کن جابر گشته نرسد را میزم بگفت و قطع کردند تا آن ستونها به شوند و در و دیوار
 آتش عمل نکردند از هر آنکه آتش را با بید تا عمل کند و اندر حصار بخارا با آله و نفوس منجیفه نهاده و گفت
 بر آن برج که از راه اکتفا بهر سنگها انداخته خفه شده و باقیافت و آتش را کردند و آن ستونها
 سوخت و معتدل بخانه کن بفلک مسلمانان شمشیر اندر نهاده و بسیار کرب را بگشته با قران خراشته

و باز عهد کف بر همان حمله که اول کمپنجه که مسلمانان را از بخارا اند و بر بیها خوش از دود و سوز
 ایشان از نزدیک خلیفه فرستاده و صلاح با خود دارند برین شرط عهد گفته و هر دو آمدند و از خندق
 بگذشتند و پنهان صلاح با خود داشته و هر یک از حکیم جبرئیل را بیعت پس بهر چه سپرد و گفت
 بسلا پرده برو پنهان و بعد بکشتن ایشان امثال امر او گفته بسلا پرده بروند و ایشان از در استقام
 و جبرئیل بهر پرده رفت سفید جا مکان خور را که با حکیم بفرستادند و جبرئیل اکتفا به
 حکیم زدیم خوشنود که مرند پوشیده و بعد از آن سخن گفت که عباس پس جبرئیل آمد و گفت
 حکیم را گفتم جبرئیل فرمود تا خیر از راه فرو کشیدند و هر طایفه بجان بگرفت
 آوردند و صلاح پرده گفت و جگشت جبرئیل بفرمود تا لشکر را همه بوار شدند و حرب ابر پیوسته
 از آن قسری که بود هر بهار سخت گفته تا دیگر باره بهریت شدند و خلیفه بسیار گشته شدند از آن
 و آنکه ماند بکربحیت و فاد و ده رشخ زنی بود و شور او از شرافت نام بود و او سر تک ابو سلمه
 و ابو سلمه او بسته و فلان را از نزدیک جبرئیل آمد و در قادیان که بر عم بخواه پنا بخت پیدا
 به کار از زن جبرئیل را گفت که ابو سلمه پدر مسلمان را گویند و او پدر مسلمانان است که شوهر
 گشته است جبرئیل فرمود تا آن زن را از میان بدو بزم زدند و بر عم او را نیز بگشته و کرد که بزرگ
 قطع رفت دعا و عکرم را ایشان بود و در عرب گشته شد و جبرئیل سر کار ایشان سفید ردول
 سفید جا مکان سفید بگشت و اهل بغداد را امیر شریف از قبیان متعین تمام و خندید و اهل بغداد
 با و تقاضا کف و جبرئیل را به اهل بغداد سفید بهار گشت و با هر دو از اهل بخارا را این سفید باز

بخت نایب قوم بکنند و شدند و در منزل از آنجا بر سرشته رفت و با ترکان و سپه سالاران هر یک را
 و با هر یک از معتمدین مسلم سال برسد و شت یک آمد که بر و آمد و از آنجا که از سخت و بیایا آمد
 رفت چون آنجا رسید از آنجا آمد و هر یک کفنه باخته همی هزاره در جمع شده معاذ بن مسلم فر
 تا آنها هر یک را سرشته کفنه و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 که اندک کار آمد مهیا که و نجف و خاداکا بخت و به سکو ترین استعدا و در لبه نهاده شده
 با رفقه و لشکر ترک بسیار آمد بعد دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 گفت آنجا ترکان را خطبه و سر و کلاه اند و این را بگویند و غلبت بسیار این کوفته از آنجا
 بدان یا این فروش تا یک قسمت کفنه و سر شده و ترکان بر اند و تا خسته و جله که بکنند
 بر و آمد و رفتی که پیش از این و از زمانه لشکر و غلبت ایشان فرستاده شده و بهر آن
 و معاذ بن مسلم بکنند و بر سرشته رفت و با ترکان و سپه سالاران هر یک را کفنه و سر نهاده
 و کلاه و خیمه و از آنجا که معتمدین و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 سال برسد و شت یک آمد که بر و آمد و از آنجا که از سخت و بیایا آمد
 فرستاد و آنجا را سر و کلاه و ترکان بکنند و بر سرشته رفت و با ترکان و سپه سالاران هر یک را
 هر یک معتمدین که آنجا از آنجا که معتمدین و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 که اندک کار آمد مهیا که و نجف و خاداکا بخت و به سکو ترین استعدا و در لبه نهاده شده
 با رفقه و لشکر ترک بسیار آمد بعد دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 گفت آنجا ترکان را خطبه و سر و کلاه اند و این را بگویند و غلبت بسیار این کوفته از آنجا
 بدان یا این فروش تا یک قسمت کفنه و سر شده و ترکان بر اند و تا خسته و جله که بکنند
 بر و آمد و رفتی که پیش از این و از زمانه لشکر و غلبت ایشان فرستاده شده و بهر آن
 و معاذ بن مسلم بکنند و بر سرشته رفت و با ترکان و سپه سالاران هر یک را کفنه و سر نهاده

نفوذ که طاقت نداشت و هر که چینه مرو طاقت نداشت در حال پیر و پیشان تضرع و خوشتر بکشد
 کفنه و کفنه و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 و بخش و خود در دست دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 و با خود بخشی و خود در دست دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 از خود در دست دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 دیگر که کفنه و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 از آنجا که معتمدین و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 از شماع آن آینه ها آن حوالی پرورش شده انگاه معلوم را کفنه و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 هر یک معتمدین که آنجا از آنجا که معتمدین و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 این وقت و خطبه که دیدیم پس بشه اگر بایست از این چنین نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 مسجد و رفقه و لشکر ترک بسیار آمد بعد دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 خوش بود و کلاه و خیمه و از آنجا که معتمدین و دایره هر روز هزاره کوفته آورده بعد با خود خبر بر معاذ بن مسلم
 بهای کفنه و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و
 لغات آمدند و انقوم بر دیگران فخر کفنه و کفنه و سر نهاده کار را با شهادت و کوزه و ویران از هر صناعت و

نیا میرا میل گفت فلهن خداوند کار خویش را فرود آورد و منم گرفت بر او حق را بدو
آمد و بر پسر اش از زمین برشته و ده غنچه خورشید این است و منم گرفت و زور نبرد و توان
این سخن تمام گویند و میل گفت ای میرزا اینست که زنی و غنچه خورشید را زکوة بر سر انداخته این خبر بخار
در محبت بنورند در مادر و الهام میرزا گفت ای ابا ابراهیم این تو را چرا بخار خویش میفرستی ای میرزا
این حکم حکم و بنده با خداوند کار خویش جز این نیست که هر چه را تو بدی و این غنچه را
و آب از چشم او جارید و پستان او را خورده و بر او نهاده و نگاه بر خویش بر
ایرا میل و برادر حق را به کوفه و او را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
یک منزل و من این غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
سخت آن قوم در این که اسیر بود تحت شمشیر بود آن بخت پیش او ایستاده و این غنچه را به کوفه
وفات یافت و نهفت و مانده بود از راه عالی الدل در کافه صد همایون الهام میرزا میل را غنچه کوفه
جمله مال و او را اندر بردارد و کرد و پسر خویش را بفرمان او کوفه و چون این غنچه را از دنیا رفت ایرا میل از
بخار را به کوفه رفت و ملک است که و پسر او احمد بن غفر را غنچه خورشید را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
و ایرا میل به بخار آمده و بعد از آن سال تا آنکه که به او از دنیا رفت و جمله او را الهام و مادر او
خبر وفات این غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
احمد بسیار دشمنان و طراز آنکه به طالع رنک و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در

خطبه خوانند و ایرا میل با غنچه را بخار آمد و سخت سال به او را کوفه میرزا و الهام
به سال آنکه که غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
از جمله که میرزا کایان بخار را خوار است و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
آمد بخار را کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
در فرستاد و می بیند غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
فرستاد و در این که کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
لیست نامه کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
ماوراء النهر و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
خدمت غنچه رسول نیز کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
داد و کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
ایرا میل جواب داد که غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
مشمشید است میان من و او جز حریفیت با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
وزیران سپهر کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
گفتن و وعده غنچه را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
در نامه ای کوفه که هر چه که ایرا کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در
مرا را به کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه بنده و سید الکبیر عبد الله بن المسلم را با کوفه در

شیرین را فخرش کفنه جمعی غلامان که در قصه او بنه درون فرستند و او را سپید کفنه بنجارا البکلی
 جلّه غلامان بجواما نامدار بنه و ستور عراقی
 امیر حمید ابو محسن نغری احمد بن
 اسرار الی ثانی چون اردقن امیر سپید شمشیر فارغ شد پیر او نغری را سپید لقب کفنه و در پشت کلاه بود
 وزارت او عبد الله مهر بن احمد الجهان گرفت و سپه لاجوردی علی شد و او را صاحب جو فرغان خوانند
 و کار امیر حمید اول ضعیف و بهر جافشه پدید آمد و عم پدر او را حق بن احمد بهر قه پخت خواست دال
 سمرقند باور پخت کفنه و پیر او اوصالح منصور بن اسحاق بنش بر او خروج کرد و بعضی از شهر خوار
 گرفت و کار اسحق بن احمد بهر قه قر شد امیر حمید سپه لاجوردی علی با فرستاد کرب اسحق بنش
 و شکر بهر قه در آمد اسحق بن کرباره خویش است کوه دال بهر قه بهر قه شد و باور پخت
 و با جو بهر قه کفنه دال سمرقند و اسحق بن احمد بهر قه بیرون آمد و این بدر گرفتار شد و بهر قه
 منصور بن اسحق بنش باور پخت و بهر قه و ماورد النهر را امیر حمید شد و فخر فارس و کرمان و طبرستان
 و کرمان و عراق خطبه نام او کفنه حکایت بیارنج سال نوزدهم امیر حمید از بخارا بنش بر گرفت و
 خلیفه ماند یکی از توابع خویش نام او ابو العباس احمد بن یحیی بن اسد الی ثانی برید تاریخ در محله
 کشان آتش افروز عظیم چنان مکان بهر قه بیدند آتش را و اهل بخارا کفنه این آتش از آن
 آمد و این محله بهر قه چنانچه فروختند منعه از جو القصه برادران دیکو و خروج کفنه و سپه
 فشه الی کفنه و باقیست ذکر ما که اهل فقه بهر قه کفنه با مردم اندک و بی برک بود و از آن زمان و قور
 دیگران خواسته امیر حمید شازمان داد و بنزدیک خویش آورد و آن فقه پارامید حکایت

هم بود کار امیر حمید نغری احمد بن اسرار الی ثانی در ماه جیب سال سیصد و پست پنج در بخارا آتش افروز
 بازار با بخت و آغازان از دکان حریبه نغری و روانه سمرقند که خاکستر از زیر یک پخت و بیام
 بر آمد و در برام او منگانی بود ما آگنده شعله آتش بر توره ندوان توره در گرفت و از بخارا
 در گرفت و محله در وانه سمرقند محله پخت آتش بر این چون امیر گرفت و کور بخارا و پخت و باور
 در مدینه نازک و تیم کفنه کران و بازار صرافان و ترانان و آنچه در بخارا بهر قه جانب است
 تاب بود و پاره آتش بخت و سجد باغ در گرفت و نام پخت و دوشبانه در پخت و اهل
 در آن باغ شدند و بسیار رنج دیدند تا روز سیم بخت شد و یک آن چه بهر قه خاکستر
 و زله را ضد نذر در اهل بخارا از آن و هر که در تها بخارا را شد آن نواز شد کفنه
 بنیک ل ملک بود چاشما ملک بود و او از پدر خویش قتل تربو و سلیل او بسیار است
 اگر همه یار کنیم در آن کفنه و چون از دنیا رفت پیر او نغری بن نغری احمد بن اسرار الی ثانی
 امیر حمید ملک بنش و اول بنش با سیصد و یک بود و زیاده و در قاضی بخارا
 بود و روز کار او کسر از در فقیه تربو و محضر کافر تصیف او بود و چون امیر حمید فاتیست
 بر کمر بر قرار کفنه امیر حمید از بخارا پیر او آمد و پخت و در رفت و ابو علی صفه بنی امیرش بود
 بنه سقا او را بکوفته و ولایت و ولایت بر کمر داد ابو علی صفه بنی امیر حمید
 ابراهیم بن احمد بن اسرار الی ثانی را کفنه بخارا و دیکو یک چون با تو باشم امیر تو عالم
 نتواند کفنه ابو اسحق بنش کفنه و خلف ظاهر کفنه امیر حمید از آن بود با کفنه ابو اسحاق

عنون است و بعد از دوسه روز دیگر شد انگاه امیر محمد بن عبداللہ بن یزید وزیر شد و کار
ملک بالدر گرفت و بارونق شد و ابو العباس تاسک سپہ سالار شد و معز شد ابو الحسن بن
سپہ سالار شد ابو العباس تاسک خندق کو و نشا دور گرفت و سپہ سالار ابو الحسن بن یزید و ابو علی
ابو الحسن الفایق انما صہبش بود فرستاد و اورا ہریت کہہ سال سیدہ و عقال و ہفت ابو العباس
نش بود بکریخت و بکران کرخت علی بن حسن باور مار شد و بکران در آور دیش و چون سپہ سالار ابو الحسن
بن ابراہیم از دنیا رفت با جزئیات سال سیدہ و عقال و ہفت و پیر و سپہ سالار یزید و بعد از وی
رشد از دنیا کر امیش و اورا معزول کرد و سپہ سالار ابو الحسن الفایق انما صہبش و ہر رقبہ و با
حرب کو و فایق انما صہبش از دور بکریخت و ہر و رفت تیار بخ در حرجہ اندر سپہ سیدہ و عقال
ہفت از اجرت و بعد از ابو العباس منسوب بن فوج یکای و نہ ماہ والی بود بکریخت و اورا
در خراس بند کہند و ملک الیما از دست این بیرون رفت و اللہ اعلم
تمام شد این کتاب ترشح علی بن ابی طالب و محمد بن حسن بن جعفر خلف و طایفہ العباسیہ
تواریخ انہا علیہم الصلوٰۃ والسلام و ملوک سلطانیان وقت نزول حضرت آدم علیہ السلام ششم ہزار
ہفتصد سال از محمد حضرت ادریس علیہ السلام پنج ہزار ہشتصد و ہشتاد و ہشت
از طرفان حضرت نوح علیہ السلام چہار ہزار ہفتصد و ہشتاد و ہشت
از محمد حضرت ابراہیم علیہ السلام سہ ہزار شصت و شش صد و ہشتاد سال از محمد حضرت یحییٰ
علیہ السلام سہ ہزار ہفتصد و ہشتاد و ہشتاد سال از محمد حضرت موسیٰ علیہ السلام ہزار و
شصت و شش سال

کتاب
تاریخ
سلطانی
۱۳۳

شصت شش سال از محمد حضرت عیسیٰ علیہ السلام ہزار و سیصد و ہشتاد و ہشتاد سال از خلف حضرت
امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ ہفتصد و ہشتاد و ہشتاد سال از خلف حضرت امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ ہفتصد و شصت و ہشتاد و ہشتاد سال از خلف حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ
ہفتصد و شش سال از خلف حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ شش صد و ہفتاد و ہشتاد و ہشتاد سال از زود
امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ شش صد و ہشتاد و ہشتاد و ہشتاد سال و از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ
ششصد و شصت و ہشتاد و ہشتاد سال از وفات یزید علیہ اللعنه ششصد و شصت و ہشتاد و ہشتاد سال از وفات
حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ ششصد و شصت و ہشتاد و ہشتاد سال از وفات عمر بن عبدالعزیز
شش صد و ہشتاد و ہشتاد و ہشتاد سال از وفات سیدہ و سرونہ سال از رفتن سیدہ و سرونہ
سہ صد و ہشتاد و ہشتاد و ہشتاد سال از وفات سیدہ و سرونہ سال از وفات سیدہ و سرونہ
ہشتاد و شش سال تمام کتب این نسخہ کہ در این دوران ہفتاد و ہشتاد و ہشتاد و ہشتاد سال
ی بنی ہاشم و بنی عباس

و از زود حضرت آدم علیہ السلام شش ہزار
ہفتصد سال از محمد حضرت ادریس علیہ السلام
پنج ہزار ہشتصد و ہشتاد و ہشتاد سال
از محمد حضرت ابراہیم علیہ السلام سہ ہزار
شصت و شش صد و ہشتاد سال از محمد حضرت
یحییٰ علیہ السلام سہ ہزار ہفتصد و ہشتاد و
ہشتاد سال از محمد حضرت موسیٰ علیہ السلام
ہزار و شصت و شش سال